

شرح حدیث کسا (فاطمه شناسی؛ امام شناسی)

نویسنده:

دکتر محمدرضا موحدی

فهرست

مقدمه	۴
ارتباط امام شناسی با تاریخ اسلام	۴
ضرورت امام شناسی	۴
منابع امام شناسی	۶
سند حدیث کسا	۶
ماجرای کلی حدیث	۷
فراز اول؛ دعای پیامبر (ص)	۱۱
فراز دوم: رویت عالم لاهوت	۱۲
دلیل تفاوت های دو فراز	۱۴
خوف جلال	۱۴
تکمله	۱۵
نکته ۱: ابراهیم و رویت ملکوت	۱۷
نکته ۲: خبر از اعمال مردم در دنیا	۱۸
یک سوال	۱۹
یک اشکال	۲۰
تکمله ۱: تعقیبات	۲۱

- تکلمه ۲: دو نوع ظهور ۲۱
- نکته ۳: اقسام وحی ۲۲
- فراز دوم از زاویه ای دیگر: هدف خلقت ۲۳
- کمترین درجه عشق خداوند به انسان ها ۲۴
- تکمله: جلوه گری عشق در واقعه عاشورا ۲۶
- یک نکته: ائمه اولین مخلوق خدا ۲۷
- فراز سوم: سوال جبرئیل و پاسخ خدا ۲۸
- فراز چهارم: پاسخ خدا به جبرئیل در سه جمله ۲۸
- جمله اول: هم أهل بیت النبوة ۲۸
- جمله دوم: و معدن الرسالة ۲۹
- جمله سوم: هم فاطمة و أبوها و بعلمها و بنوها ۲۹
- «و بنوها» ۳۱
- یک اشکال ۳۲
- سرّ «ازواجه امهاتهم» ۳۳
- نساء در آیه مباهله ۳۵
- نساء در حدیث «أحبُّ من دنیاکم ثلاث» ۳۶
- ارتباط باطنی نماز و اهل بیت ۳۶
- ارتباط آیه ولایت و عالم لاهوت ۳۷
- تصریح به ام المومنین بودن حضرت زهرا در روایات ۳۹
- یک راهکار عملی ۴۰
- پدران مسلمین؛ مادر مومنین ۴۱

- ۴۱.....فراز پنجم : اجازه گرفتن جبرئیل از خدا و پیامبر (ص)
- ۴۲.....آیا جبرئیل از اهل بیت است؟
- ۴۳.....فراز ششم : نزول آیه تطهیر
- ۴۴.....آنما
- ۴۴.....یرید الله
- ۴۵.....لیذهب عنکم الرجس
- ۴۶.....و يطهرکم تطهیرا
- ۴۷.....ازلی بودن اراده خداوند برای طهارت اهل بیت
- ۴۸.....ائمه مفسران قرآن و مترجمان وحی
- ۴۸.....فراز هفتم: فضیلت نشستن زیر کسا
- ۴۹.....یک نکته
- ۵۰.....نکته دوم
- ۵۰.....نکته سوم
- ۵۱.....فراز آخر: پاسخ پیامبر (ص)
- ۵۲.....پیامبر (ص) از کجا این آثار را دانست؟
- ۵۲.....آثار نزول ملائکه
- ۵۳.....آثار دوستی ملائکه با مومنین
- ۵۴.....آثار دوستی با حضرت جبرئیل و حضرت عزرائیل
- ۵۵.....راهکار و شرط دوستی با ملائکه

ارتباط امام شناسی با تاریخ اسلام

در تاریخ نویسی مهمتر از دانستن وقایع، بینش مورخ است که باعث می شود برخی مطالب را باور نکند و نپذیرد، و برخی مطالب دیگر را معقول و منطقی و موجه تصور کند و آنها را بپذیرد. به علاوه، همین بینش است که با آن حوادث را تفسیر می کنیم و به شیوه خاصی آنها را به یکدیگر ارتباط می دهیم. یعنی مثلاً می گوییم: فلان حادثه، معلول فلان حادثه بود و به فلان حادثه ربطی نداشت. به عبارت دیگر، حوادث تاریخی شبیه قطعه هایی از آهن هستند و مورخ، آن کسی است که تصمیم می گیرد این قطعات آهنی را چگونه به هم متصل کند. یعنی تاریخ را به تعداد مورخان می توان متفاوت فهمید. پس کسب یک بینش صحیح برای فهم حوادث تاریخی، مهمترین چیزی است که قبل از مواجهه با حوادث تاریخی و فهم آنها به آن نیاز داریم.

«امام شناسی» یک موضوع عرفانی و فلسفی است؛ اما بینش و نگاه تاریخی ما را تغییر می دهد و باعث می شود در مواجهه با تاریخ اسلام، آن را به گونه دیگری بفهمیم و ملاک و مبنای محکمی برای تفسیر وقایع داشته باشیم. ضمن اینکه، در تاریخ بوده اند کسانی که کوشیده اند تصویر مخدوشی از پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) ارائه و کمالات و فضایل ایشان را مخفی کنند. بنابراین، با امام شناسی و کسب یک بینش صحیح، می توانیم نقل های تاریخی نادرست را شناسایی کنیم.

ضرورت امام شناسی

«امام شناسی» پیش نیاز فهم صحیح تاریخ اسلام است؛ اما به علاوه، این معرفت، فی حد نفسه نیز ارزشمند است.

اگر مردم زمانه علی (ع)، امام شناس بودند، کار معاویه در صفین تمام شده بود، پس یزید به حکومت نمی رسید. پس امام حسین (ع) شهید نمی شد و بعد از امام حسن (ع)، حکومت را به دست می گرفت و حکومت ائمه بعد از امام علی (ع) ادامه و حکومت عدل جهانی صدها سال پیش تحقق می یافت. به عبارت دیگر، امام شناس نبودن مردم، یکی از مهمترین موانع ظهور بوده و هست.

امام شناس بودن کار ساده ای نیست. خداوند حضرت خضر را به موسی (ع) شناساند، اما چون موسای کلیم، خضرشناس نبود، مرتباً از کارهای خضر ایراد می گرفت و به سکوت و صبری که موظف به انجام آن بود، پایبند نبود. تا جایی که لیاقت همسفری با حضرت خضر را از دست داد. مردم نیز به همین شیوه، لیاقت حکومت ائمه را از دست دادند. پیامبر (ص) ائمه بعد از خود را به آنها معرفی کرد، ولی آنها که امام شناس نبودند، نتوانستند حکومت علی (ع) را تحمل کنند. به جای صبر و سکوت و عمل به فرمان امام (ع)، آنچه دلشان خواست انجام دادند و طبق آنچه عقل ناقص شان حکم می کرد، عمل کردند. پس شد آنچه شد و ظهور به تأخیر افتاد.

امام علی (ع) درباره طلب علم امام شناسی فرمود:

«لَعَمْرِي إِنَّ ذَلِكَ الْوَاجِبَ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ» (بحار الأنوار، بیروت، ج ۲۶، ص ۱)

در این روایت، امام علی (ع) به عمر خودش سوگند یاد کرده است که امام شناسی بر هر زن و مرد مومن واجب است. یعنی به عمر حضرت علی (که هر ثانیه اش به اندازه عبادت کل جن و انس ارزش دارد) سوگند که ارزش دارد کسی ۶۳ سال از عمرش را صرف آموختن علم امام شناسی کند.

البته، وجوب کسب این علم، بر «مومنان» است؛ نه مسلمانان. یعنی کسب این علم، ظرفیتی می خواهد که آن ظرفیت را فقط مومنین، و آن هم به میزان درجه ایمان شان دارند.^۱

بر اساس روایات، معرفت امام امری بسیار دشوار است که جز سه دسته از عهده آن برنمی آیند: فرشتگان مقرب خداوند؛ انبیائی که دارای مقام رسالت باشند؛ و «عبد مومنی»^۲ که خداوند قلبش را به ایمان آزموده باشد. با وجود این، در این فایل، نهایت تلاش را خواهم کرد که مطالب تا حد امکان ساده و قابل فهم بیان شود تا ان شاء الله مقدمات معرفت قلبی به مقام امامت حاصل شود.

همچنین، با امام شناسی است که می فهمیم انسان کیست و تا کجا می تواند بالا برود.

^۱ درجه ایمان افراد به میزان عشق و محبت قلبی شان به خداوند و اهل بیت علیهم السلام بستگی دارد که توضیحش در فایل «حیات طیبه، صراط مستقیم و قرب به خدا» گذشت.

^۲ در فایل «حیات طیبه، صراط مستقیم و قرب به خدا» توضیح دادیم که «عبد» مقام ساکنان بهشت لاهوتی است.

دو دسته در امام شناسی به خطا رفته و دچار افراط و تفریط شده اند. یک دسته کسانی که مقامات اهل بیت را انکار می کنند و دسته دیگر، کسانی که این مقامات را می پذیرند، اما دستیابی به این مقامات را برای سایر انسان ها ممکن نمی دانند. درحالی که نظر دسته اول با روایات متعدد و متواتر و نظر دسته دوم، با الگو بودن اهل بیت ناسازگار است. بنابراین، نظر صحیح این است که مقامات اهل بیت را بشناسیم و بپذیریم که ما نیز برای کسب این مقامات و کمالات آفریده شده ایم. یعنی برای مثال، بپذیریم که اگر یک انسان توانست محبوب خدا بشود و به عالم لاهوت راه پیدا کند، پس همه انسان ها این توانایی را دارند.

منابع امام شناسی

روایات، ادعیه و زیارات شیعه، پر شده است از معارف مربوط به امام شناسی. دعای ندبه، ادعیه مخصوص ماه رجب، حدیث معرفت ائمه به نورانیت، زیارت جامعه کبیره برخی از مهمترین منابع برای امام شناسی هستند. همچنین، بسیاری از معارف مربوط به امام شناسی، مستقیماً از خود قرآن قابل استنباط هستند.

با وجود این، بهترین منبع برای شروع شاگردی در کلاس امام شناسی، حدیث کسا است. زیرا این حدیث فتح باب انس با کلام حضرت زهرا؛ و انس با ایشان، شاه کلید ارتباط با پیامبر (ص)، حضرت علی (ع) و سایر معصومین؛ و نیز شاه کلید کسب معرفت اهل بیت (ع) است.

سند حدیث کسا

برخی در صحت سند این حدیث تردید کرده اند. در حالی که مضامین حدیث کسا به قدری بلند است که امکان ندارد این حدیث از ناحیه غیرمعصومین باشد. آفتاب آمد دلیل آفتاب.

دلیل اصلی مخالفان، این است که بر اساس برخی روایات، حدیث در خانه «ام السلمه» نازل شده و ام السلمه نیز تمایل داشته همراه اهل بیت پیامبر (ص) زیر کسا قرار بگیرد، اما پیامبر (ص) به او اجازه نمی دهد. چون او از اهل بیت نیست.

توجه داشته باشید که اهل بیت (ع) اسرار را فقط به خواص می گفتند و آنها نیز معمولاً مأمور بودند که آن احادیث سری را فاش نکنند. بنابراین، نمی توان انتظار داشت که سنگین ترین و اسرار آمیز ترین معانی را در احادیث بیابیم که به وفور و توسط اشخاص مختلف نقل شده اند.

بنابراین، به نظر نگارنده، ماجرای رفتن زیر کسا و نزول آیه تطهیر، دوبار اتفاق افتاده است. بار اول در خانه حضرت زهراء اتفاق افتاده و بعد برای اینکه بر مردم اتمام حجت بشود و ناظری غیر از اهل بیت (ع)، موضوع را ببیند و شهادت بدهد، بار دوم در خانه ام السلمه نازل شده است.

در ادامه به شرح فرازهایی از این حدیث می پردازیم.

ماجرای کلی حدیث

حدیث کسا را جابر بن عبد الله انصاری از حضرت فاطمه زهرا (س) نقل می کند. در این قسمت ماجرای حدیث را به صورت خلاصه نقل می کنم و در زیرنویس، فرازهایی را که قصد دارم در ادامه توضیح بدهم، مشخص می کنم.

ماجرای حدیث، به طور خلاصه این است:

روزی پیامبر (ص) به خانه حضرت زهرا می رود در حالی که رنگش پریده و احساس ضعف می کند. فاطمه (س) کسائی می آورد و پدرش را با آن می پوشاند. چند لحظه بعد امام حسن (ع) می آید. به مادرش سلام می کند. حضرت زهرا (س) با تحیتی بهتر، به فرزندش سلام می کند.^۳ امام حسن (ع) به مادرش می گوید: «مادر جان، چه بوی خوشی می دهی. گویی بوی پدر بزرگم رسول خداست!». حضرت زهرا (س) می فرماید: بله، پدر بزرگت زیر کسا است. امام حسن (ع) به سوی پیامبر (ص) می آید، از ایشان اجازه می گیرد و به زیر کسا وارد می شود. اندکی بعد، امام حسین (ع) و پس از آن، امام علی (ع) وارد می شوند و تقریباً همین ماجراها (سلام؛ پاسخ سلام با تحیتی بهتر؛ استشمام بوی عطر پیامبر (ص) از حضرت زهرا؛ اجازه گرفتن از حضرت پیامبر (ص) و ورود به زیر کسا) هر بار با اندک تفاوتی تکرار می شود. در آخر نیز حضرت زهرا اجازه می گیرد و به زیر کسا وارد می شود.

^۳ در فرازهای ابتدایی حدیث کساء چنان ادب و نزاکتی در برخورد این خانواده با یکدیگر دیده می شود که آدمی حیرت می کند که آیا این انسان ها واقعا ۱۴۰۰ سال پیش و در عربستان می زیسته اند؟!

وقتی همگی زیر کسا قرار می گیرند، پیامبر (ص) دو طرف کسا را بالا می برد و اینگونه دعا می کند:

اللهم إنّ هؤلاء أهل بيتي، و خاصتي و حاصتي، لحمهم لحمي، و دمهم دمي، يؤلمني ما يؤلمهم، و يحزنني ما يحزنهم، أنا حرب لمن حاربهم، و سلم لمن سالمهم، و عدو لمن عاداهم، و محب لمن أحبهم، إنّهم منّي و أنا منهم، فاجعل صلواتك و برکاتک و رحمتک و غفرانک و رضوانک علیّ و علیهم و اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا.

یعنی خدایا اینها اهل بیت من و خواص و حامیان من و از گوشت و خون من هستند. هرچه آنها را بیازارد، مرا آزرده می سازد و آنچه ایشان را غمگین کند، مرا غمگین می سازد. من با کسی با آنها در جنگ باشد، در جنگم. و با کسی که با آنها در صلح باشد، در صلحم. دشمن کسی هستم که با آنها دشمنی کند و دوست کسی هستم که با آنها دوستی کند. آنها از من هستند و من از آنها هستم. پس صلوات و برکات و رحمت و بخشش و خشنودی ات را بر من و بر آنها قرار بده و هر گونه پلیدی و آلودگی را از آنها دور و آنها را کاملا پاک کن.

پس از اینکه دعای پیامبر (ص) تمام می شود، خداوند به ملائکه می فرماید:

یا ملائکتی، و یا سکاّن سمواتی، إنّی ما خلقت سماء مبنیة، و لا أرضا مدحیة، و لا قمرا منیرا، و لا شمساً مضيئة، و لا فلکا یدور، و لا بحرا یدری، و لا فلکا تسری، إنّما فی محبة هؤلاء الخمسة الذین هم تحت الکساء.

یعنی ای فرشتگان من و ای ساکنان آسمان های من! به راستی چنین است که من آسمان ها و زمین ها و ماه ها و خورشیدها و افلاک و دریاها و کشتی ها نیافریدم، جز به خاطر عشق و علاقه ای که به این پنج نفر دارم. همین پنج نفری که زیر کسا هستند.

در این لحظه، جبرئیل می پرسد: خدایا چه کسانی زیر کسا هستند؟

پس خداوند آنها را اینگونه معرفی می کند:

فقال عزّ و جلّ: هم أهل بیت النبوة و معدن الرسالة، و هم فاطمة و أبوها و بعلها و بنوها.

یعنی آنها اهل بیت نبوت و معدن رسالت هستند. و آنها عبارتند از: فاطمه و پدرش و همسرش و فرزندان.

پس جبرئیل با اشتیاق به خداوند می فرماید:

یا رب، أ تأذن لی أن أهبط إلى الأرض لأكون معهم سادسا؟

یعنی خدایا آیا اجازه می دهی که من به زمین هبوط کنم و بروم در کنار این پنج نفر قرار بگیرم؟

خداوند به جبرئیل اجازه می دهد. پس جبرئیل بر پیامبر (ص) نازل می شود و می فرماید: سلام بر تو ای رسول خدا، خداوند بلند بلندمرتبه به تو سلام می رساند و تو را به تحیت و کرامت ویژه ای از جانب خودش مخصوص می گرداند و می فرماید:

«و عزتی و جلالی إني ما خلقت سماء مبنية و لا أرضا مدحية، و لا قمرا منيرا، و لا شمساً مضيئة، و لا فلکاً يدور، و لا بحراً یجری، و لا فلکاً تسری، إلاً لأجلکم و محبتکم»

یعنی: سوگند به عزت و جلالم که آسمان ها و زمین ها و ماه ها و خورشیدها و افلاک و دریاها و کشتی ها را نیافریدم، جز به خاطر شما و عشق به شما.

پس از آن جبرئیل بیان می کند که خداوند اجازه داده است که من هم به زیر کسا بیایم. آیا شما هم به من اجازه ورود می دهید؟ پیامبر (ص) به جبرئیل اجازه می دهد و او به زیر کسا وارد می شود.

جبرئیل پس از ورود به زیر کسا، می فرماید:

خداوند عز و جل به شما وحی کرده است و می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً.»

در واقع، آیه تطهیر در پاسخ به دعای پیامبر (ص) نازل می شود و بیانگر مستجاب شدن دعای آن حضرت است.

در ادامه حدیث، امام علی (ع) که اشتیاق جبرئیل (ع) را برای ورود به زیر کسا دیده است، از پیامبر (ص) می پرسد که این نشستن ما زیر کسا چه فضیلتی نزد خداوند دارد؟

پیامبر (ص) پاسخ می دهد:

و الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا، وَ اصْطَفَانِي بِالرَّسَالَةِ نَجِيًّا، مَا ذَكَرَ خَيْرَنَا هَذَا فِي مُحْفَلٍ مِنْ مُحَافِلِ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ فِيهِ جَمْعٌ مِنْ شِيعَتِنَا وَ مُحَبِّينَا، إِلَّا وَ نَزَلَتْ عَلَيْهِمُ الرَّحْمَةُ، وَ حَفَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ وَ اسْتَغْفَرَتْ لَهُمْ إِلَى أَنْ يَتَفَرَّقُوا.

یعنی سوگند به کسی که مرا به حق به نبوت مبعوث کرد و مرا برگزید تا با رسالتم نجات بخش مردم باشم، این خبر هرگاه در محفل شیعیان و محبان ما نقل شود، رحمت بر آنها نازل می شود و ملائکه آنها را احاطه می کنند و مادامی که در آن مجلس هستند، برایشان استغفار می کنند.

امام علی (ع) پاسخ می دهد:

«إِذَا وَ اللَّهُ فَرَزْنَا وَ فَازَ شِيعَتُنَا وَ رَبَّ الْكَعْبَةِ.»

یعنی در این صورت، به خدا سوگند که ما رستگاریم و به پروردگار کعبه سوگند که شیعیان ما هم رستگارند.

پیامبر (ص) باز ادامه می دهد:

يَا عَلِيُّ، وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا، وَ اصْطَفَانِي بِالرَّسَالَةِ نَجِيًّا، مَا ذَكَرَ خَيْرَنَا هَذَا فِي مُحْفَلٍ مِنْ مُحَافِلِ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ فِيهِ جَمْعٌ مِنْ شِيعَتِنَا وَ مُحَبِّينَا، وَ فِيهِمْ مَهْمُومٌ إِلَّا وَ فَرَجَ اللَّهُ هَمَّهُ، وَ لَا مَغْمُومٌ إِلَّا وَ كَشَفَ اللَّهُ غَمَّهُ، وَ لَا طَالِبَ حَاجَةٍ إِلَّا وَ قَضَى اللَّهُ حَاجَتَهُ

ای علی، سوگند به کسی که مرا به حق به نبوت مبعوث کرد و مرا برگزید تا با رسالتم نجات بخش مردم باشم، این خبر هرگاه در محفل شیعیان و محبان ما نقل شود، اگر کسی در بین آنها باشد که مضطرب و ناراحت است، خداوند اضطراب و ناراحتی او را برطرف می کند و اگر کسی بین آنها باشد که غمگین است، خداوند غم او را برطرف می کند. و اگر حاجتمندی بین آنها باشد، خداوند حاجتش را به او عطا می کند.

پس امام علی (ع) می فرماید:

إِذَا وَ اللَّهُ فَرَزْنَا وَ سَعَدْنَا، وَ كَذَلِكَ شِيعَتُنَا فَازُوا وَ سَعَدُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ رَبَّ الْكَعْبَةِ.

یعنی به خدا سوگند که رستگار و سعادتمند شدیم و به پروردگار کعبه سوگند که شیعیان ما نیز در دنیا و آخرت رستگار و سعادتمند شدند.

فراز اول؛ دعای پیامبر (ص)

وقتی همه اهل بیت زیر کسا قرار گرفتند، پیامبر (ص) اینگونه دعا کرد:

خدایا اینها اهل بیت من و خواص و حامیان من و از گوشت و خون من هستند. هرچه آنها را بیازارد، مرا آزرده می سازد و آنچه ایشان را غمگین کند، مرا غمگین می سازد. من با کسی با آنها در جنگ باشد، در جنگم. و با کسی که با آنها در صلح باشد، در صلحم. دشمن کسی هستم که با آنها دشمنی کند و دوست کسی هستم که با آنها دوستی کند. آنها از من هستند و من از آنها هستم. پس صلوات و برکات و رحمت و بخشش و خشنودی ات را بر من و بر آنها قرار بده و هر گونه پلیدی و آلودگی را از آنها دور و آنها را کاملاً پاک کن.

این دعا، لحنی کاملاً عاشقانه دارد. عاشق با خشم محبوبش به خشم می آید و با و خشنودی او خشنود می شود. پیامبر (ص) نیز نسبت به اهل بیتش همین طور است. این موضوع زمانی بیشتر اهمیت پیدا می کند که توجه کنیم که پیامبر (ص) نیز معشوق خداوند است و خداوند با خشم او به خشم می آید و با رضایتش راضی می شود. کما اینکه خداوند در قرآن می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا» (احزاب، ۵۷)

یعنی کسانی که خدا و رسولش را بیازارند، خداوند آنها را در دنیا و آخرت لعنت می کند و برای آنها عذابی خوارکننده مهیا می کند.

بنابراین، اگر کسی اهل بیت را بیازارد، پیامبر (ص) را آزرده و چنین کسی به خشم خدا گرفتار شده و در زمره «مغضوبین» (غضب شدگان) قرار گرفته است. و به همین دلیل، خداوند او را در دنیا و آخرت لعنت و برای او عذابی خوارکننده مهیا می کند.

همچنین، پیامبر (ص) در انتهای دعایش می فرماید:

پس صلوات و برکات و رحمت و بخشش و خشنودی ات را بر من و بر آنها قرار بده و هر گونه پلیدی و آلودگی را از آنها دور و آنها را کاملاً پاک کن.

انتهای این فراز، دعایی است که همانطور که دیدیم، خداوند با نزول آیه تطهیر، استجابت آن را اعلام فرمود.

فراز دوم: رویت عالم لاهوت

بعد از اینکه پیامبر (ص) دعایش تمام می شود، فاطمه (س) می بیند و می شنود که خداوند به ملائکه اش فرمود:

یا ملائکتی، و یا سکان سمواتی، إني ما خلقت سماء مبنية، و لا أرضا مدحية، و لا قمرا منيرا، و لا شمسا مضيئة، و لا فلکا يدور، و لا بحرا يجري، و لا فلکا تسري، إلیا فی محبة هؤلاء الخمسة الذين هم تحت الکساء.

پیامبر (ص) می فرماید:

«لو لا تکثیر فی کلامکم و تمریج فی قلوبکم لرأیتکم ما أری و لسمعتکم ما أسمع»^۴ (المیزان، الطباطبایی، ج ۵، ص ۲۷۱)

اگر زیاده روی شما انسانها در سخن گفتن نبود، و اگر پریشانی و آشفتگی دلها تان نبود، هر آینه شما هم می دیدید آنچه را که من می بینم، و می شنیدید آنچه را که من می شنوم.

یعنی اگر پر حرفی نمی کردید و تمریج در قلب شما نبود، می دیدید آنچه را من می بینم و می شنیدید آنچه را من می شنوم. برای مثال، پیامبر (ص) فرشتگان را می دید، سخنانشان را می شنید. به علاوه، خداوند را با چشم دلش می دید و بی واسطه سخنانش را می شنید و ... طبق روایت بالا، هر انسانی می تواند این امور را ببیند، مشروط به اینکه دو شرط را رعایت کند:

۱. پر حرفی نکند: منظور این نیست که زبان انسان ساکت باشد؛ بلکه مهمتر این است که روح و فکر انسان ساکت باشد. بسیاری وقت ها، انسان زبانش خاموش است، اما فکرش پر حرفی می کند. مثلا در نماز جماعت، زبانش ساکت است، اما فکرش دائما حرکت می کند؛ یا مثلا سر کلاس ساکت نشسته، ولی به قدری فکرش مشغول است که چیزی از حرف های استاد نمی شنود.

۲. «تمریج» در قلبش نباشد. «تمریج» یکی از اسامی شیطان است؛ به معنای «پریشانی» و «آشفتگی» هم هست. مسلما فقط کسی در قلبش آشفتگی نیست که دلش به آرامش کامل رسیده باشد. چون

^{۴۴} «لو لا تزید فی حدیثکم و تمریج فی قلوبکم لرأیتکم ما أری و لسمعتکم ما أسمع» (شرح کافی، صدرا، ج ۱، ص ۳۳۱)

هرچقدر که آرامش نداشته باشیم، به همان میزان «آشفته‌گی و اضطراب» داریم. و کسی دلش به آرامش کامل می‌رسد که دلش از غیر خدا خالی و از عشق خداوند پر شده باشد. خداوندی که در آسمان‌ها و زمین نمی‌گنجد، در چنین قلبی می‌گنجد. و کسی که خدا را در قلب خودش دارد، همه چیز دارد. واضح است که چنین کسی آرامش کامل دارد.

مسلم‌ها چنین افرادی کم پیدا می‌شوند. اما نکته اینجاست که اهل بیت پیامبر (ص) نیز این ویژگی را داشته‌اند. کما اینکه این موضوع را در حدیث کسا می‌بینیم.

در حدیث کسا، برخی فرازاها تکرار شده است. غالباً کسی به فلسفه این تکرارها توجهی ندارد. مهمترین این موارد، فراز مورد بحث است. این فراز ابتدا مستقیماً از خود خداوند نقل می‌شود و بار دوم، با کمی اختلاف، از جبرئیل (ع) نقل می‌شود. در زیر، دو فراز را به ترتیب، کنار هم می‌بینید:

فقال الله عزّ وجلّ: يا ملائكتي، و يا سكاّن سمواتي، إنّني ما خلقت سماء مبنية، و لا أرضاً مدحية، و لا قمراً منيراً، و لا شمساً مضيئة، و لا فلکاً يدور، و لا بحراً يجري، و لا فلکاً تسري، إنّما في محبة هؤلاء الخمسة الذين هم تحت الكساء.

«السلام عليك يا رسول الله، العليّ الأعلى يقرئك السلام و يخصّك بالتحية و الاكرام و يقول لك: و عزّتي و جلالی إنّني ما خلقت سماء مبنية و لا أرضاً مدحية، و لا قمراً منيراً، و لا شمساً مضيئة، و لا فلکاً يدور، و لا بحراً يجري، و لا فلکاً تسري، إنّما لأجلکم و محبتکم»

کسی که حدیث «لو لا تکثیر فی کلامکم...» را نداند، گمان می‌کند که حضرت فاطمه (س) در نقل حدیث، مطلب را دوبار تکرار کرده و زیادی توضیح داده است. اما واقعیت این است که هیچ تکراری در کار نیست. زمانی که خداوند به ملائکه فراز مورد بحث را می‌فرماید، حضرت زهرا (س) این گفتگو را می‌بیند و می‌شنود و نقل می‌کند. و زمانی هم که حضرت جبرئیل پایین می‌آید و سخنان خداوند را به عرض پیامبر (ص) می‌رساند، باز هم حضرت زهرا می‌بیند و می‌شنود و نقل می‌کند. از همین رو، این عبارات دوبار نقل شده است.

البته، تفاوت‌هایی هم بین دو عبارت هست که در ادامه راجع به آن توضیح می‌دهم.

دلیل تفاوت های دو فراز

در حدیث کساء، برخی فرازها تکرار شده است. غالباً کسی به فلسفه این تکرارها توجهی ندارد. مهمترین این موارد، دو فراز زیر است که اولی مستقیماً از خودِ خداوند نقل شده و دومی با کمی تفاوت، از جبرئیل (ع) نقل شده است:

فقال الله عزّ وجلّ: يا ملائكتي، و يا سكاّن سمواتي؛ إنّني ما خلقت سماء مبنية، و لا أرضاً مدحية، و لا قمراً منيراً، و لا شمساً مضيئة، و لا فلکاً يدور، و لا بحراً يجري، و لا فلکاً تسري، إلّا في محبة هؤلاء الخمسة الذين هم تحت الكساء.

«السلام عليك يا رسول الله، العليّ الأعلى يقرئك السلام و يخصّك بالتحية و الاكرام و يقول لك: و عزّتي و جلالی» إنّني ما خلقت سماء مبنية و لا أرضاً مدحية، و لا قمراً منيراً، و لا شمساً مضيئة، و لا فلکاً يدور، و لا بحراً يجري، و لا فلکاً تسري، إلّا لأجلکم و محبتکم»

با توجه به اینکه جبرئیل امین وحی خداوند است، باید کلام خداوند را مو به مو نقل کند. در قرآن می بینیم که رعایت امانت در انتقال وحی به قدری زیاد است که حتی اگر خداوند به پیامبر (ص) فرموده است «به مردم بگو فلان» پیامبر (ص) هم دقیقاً فرموده است: «به مردم بگو فلان!» بنابراین، اگر حضرت زهرا (س) خودش مستقیماً کلام را از خداوند شنیده و سپس همان کلام را از جبرئیل نقل کرده، هیچ تفاوتی بین این دو بیان نباید وجود داشته باشد.

البته، در اینجا چون وحی مربوط به قرآن نیست، از برخی تفاوت ها می توان چشم پوشی کرد، اما دست کم، یک تفاوت بسیار برجسته و غیرقابل چشم پوشی بین این دو گفتار هست: در کلامی که فاطمه (س) مستقیماً از خداوند نقل کرده، سوگند «و عزّتی و جلالی» وجود ندارد. اما چرا؟

خوف جلال

قطعاً چنین نیست که جبرئیل امین از پیش خود، سوگندی را به کلام خداوند اضافه کند که خداوند آن را فرموده است! بنابراین، تنها احتمال این است که خداوند این قسم را فرموده، ولی آن را از چشم و گوش فاطمه و پنج تن آل عبا، مخفی نگه داشته است.

اما چرا خداوندی که با فرستادن جبرئیل، اهل بیت را از عبارت «و عزتی و جلالی» آگاه می کند، به آنها اجازه نمی دهد که این کلام را مستقیماً از خودش بشنوند؟

کلام خداوند در فقره اخیری که از حدیث کسا نقل شد، محبت آمیز است و اگر قصد خداوند از بیان این سخن، تنها این بود که همه هستی را به عشق اهل بیت آفریده است، انتظار می رفت در ابتدای این کلام، خداوند به رحمت و جمال خودش قسم بخورد. اما قسم خوردن به «عزت» و «جلال» نشان می دهد که خداوند منظور دیگری را نیز از این سخن دنبال می کند: عذاب و مجازات کسانی که موجبات آزار و اذیت اهل بیت را فراهم می آورند.

شنیدن تعبیر «و عزتی و جلالی» در محضر خداوند و از زبان خداوند، قطعاً بسیار هولناک است. برای اینکه موضوع را تاحدی تصور کنید، پادشاهی را در نظر بگیرید که بسیار مهربان و خیرخواه است و همه مردم در حکومت عدل او با خوشی زندگی می کنند. یک روز یک روستایی تصمیم می گیرد به قصر پادشاه برود و او را از نزدیک ببیند. او درحالی پادشاه را از نزدیک می بیند که پادشاه درحال توییح کردن یک مجرم است. روستایی که تا پیش از این، تنها محبت پادشاه را چشیده و دیده بود، اکنون متوجه هیبت و عظمت پادشاه می شود و ترس و خشوع همه ارکان وجودش را فرا می گیرد.

در کلام «و عزتی و جلالی»، ابهتی وجود دارد که قطعاً شنونده آن، به شدت مرعوب جلال و قدرت و عظمت و هیبت بی نهایت خداوند می شود. به همین دلیل، خداوند این قسمت از کلامش را از فاطمه و اهل بیت (ع) مخفی نموده و بدین ترتیب، آنها را از خوف جلالش در امان نگه داشته است. خداوندی که عاشق پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) اوست، خوفِ سوگند «و عزتی و جلالی» را از آنها پوشانده و حلاوت کلام «انی ما خلقت سماء مبنیه و ...» را به آنها چشانده است.

تکمله

نه تنها حضرت فاطمه (س)، بلکه سایر ائمه نیز ملکوت را می دیدند و می توانستند مستقیماً از خداوند نقل حدیث کنند. سالم بن ابو حفصه، از اصحاب امام باقر (ع) است. وقتی ایشان از دنیا رفتند، سالم برای عرض تسلیت خدمت امام صادق (ع) رسید و گفت:

«ذهب و الله من كان يقول: قال رسول الله صلى الله عليه و آله فلا يسأل عمن بين رسول الله [و الله لا يرى مثله أبدا]» (حر عاملی، ۱۳۸۰ الف، ص ۶۸۴).

یعنی: به خدا سوگند، از میان ما رفت کسی که بی واسطه از رسول خدا نقل حدیث می کرد و کسی از واسطه میان او و رسول خدا نمی پرسید. به خدا سوگند که تا ابد کسی همانند او وجود نخواهد داشت. امام صادق لحظه ای درنگ کرد و سپس فرمود:

«قال الله تعالى: إن من عبادي من يتصدق بشق تمره فارتبه لكم كما يرتي أحدكم فلوه حتى أجعلها مثل جبل أحد..» (همان)

یعنی: خداوند متعال فرمود: برخی از بندگان من نصف خرما صدقه می دهند. همان طوری که شما یک کره اسب را پرورش می دهید و بزرگ می کنید، من این صدقه را برای او تربیت و بزرگ می کنم تا به اندازه کوه احد شود.

سالم بن حفصه حیرت زده از نزد امام صادق (ع) خارج می شود و به یاران و همراهانش می گوید: ما سخن امام باقر (ع) را بزرگ می شمردیم که بدون واسطه از پیامبر (ص) نقل حدیث می کرد. ولی اکنون دیدم که فرزندش بدون هیچ واسطه ای از خود خداوند نقل حدیث فرمود! (همان)

نکات فراوانی در این روایت وجود دارد (اینکه خداوند علاوه بر اینکه مربی انسان هاست؛ مربی اعمال انسان ها نیز هست. کما اینکه در قرآن فرمود: «خلقکم و ما کنتم تعملون» یعنی خدا هم خالق شماست و هم خالق اعمال شماست و فرمود «ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی» یعنی هر چیزی که مخلوق خدا باشد، رها نمی شود، بلکه هدایت و تربیت می شود.

اکنون معنای واقعی «ان تقرضوا الله قرضا حسنا يضاعفه لكم» معلوم می شود. این آیه به این معنا است که خداوند مستمرا صدقه را مضاعف می کند و این جدای از پاداش ده برابر یا هفتصد برابر و یا بیشتری است که خداوند برای صدقه در نظر گرفته است. یعنی مادامی که صدقه مصداق «قرض الحسنه» (قرض نیکو) باشد، خداوند هر لحظه آن را دو برابر می کند و رشد می دهد! البته، گاهی صدقه می دهیم و بعد دوست داریم دیگران بفهمند و از کار ما تعریف کنند؛ یا دوست داریم کسی که به او

کمک کرده ایم به ما احترام بگذارد و قدردانِ لطف ما باشد. اینها صدقه را از حالت «قرض الحسنه» خارج و آن را تباه می کنند. وقتی عمل تباه شد، دیگر رشدی در کار نخواهد بود و بهره آخرتی برای فرد نخواهد داشت.

در هر صورت، نکته اصلی که در اینجا مدنظر ماست، این است که امام بی واسطه از خداوند نقل حدیث می کند و این در توان هر امامی هست؛ همانطور که حضرت فاطمه (س) این توانایی را داشت. چون اهل بیت (ع) دو ویژگی مذکور را دارند و به سبب آن می توانند هر آنچه را که پیامبر (ص) می دید و می شنید، ببینند و بشنوند.

نکته ۱: ابراهیم و رویت ملکوت

در قرآن این موضوع بیان شده است که به ابراهیم (ع) ملکوت آسمان ها و زمین نشان داده شد، همانطور که در فایل «صراط مستقیم، حیات طیبه و قرب به خدا» خواندید و دانستید، ملکوت پایین ترین مرتبه عالم غیب است و بالاتر از آن عالم جبروت و بالاتر از این دو، عالم لاهوت قرار دارد و اگر کسی به عالم لاهوت راه پیدا کند، می تواند خدا را با چشم دل ببیند، همانطور که حضرت علی (ع) می دید و می فرمود من خدایی را که نبینم، عبادت نمی کنم.

بنابراین، وقتی در روایت، حضرت زهرا (س) می فرماید: که خداوند به ملائکه چنین فرمود؛ یا وقتی که امام صادق (ع) می فرماید: که خداوند چنین می فرماید؛ این روایات، به معنای توانایی اهل بیت برای مشاهده خداوند و عالم لاهوت است. و کسی که بالاترین عالم را می بیند، قطعاً به همه عوالم هستی اشراف دارد و همه چیز را می بیند.

بنابراین، موضوعی که در اینجا مطرح است، بسیار بالاتر از رویت ملکوت توسط ابراهیم (ع) است. و این نشان می دهد که مقام اهل بیت (ع) به شدت بالاتر از این نبیّ والامقام و اولوالعزم الهی است. (مگر اینکه حضرت ابراهیم نیز قادر به مشاهده خداوند و عالم لاهوت بوده باشد ولی در قرآن و روایات خبرش به ما نرسیده باشد).

نکته ۲: خبر از اعمال مردم در دنیا

همانطور که گفته شد، کسی که بالاترین عالم (عالم لاهوت) را می بیند، قطعاً به همه عوالم هستی اشراف دارد و همه چیز را می بیند. دلیل این سخن رابطه ای است که بین مراتب هستی برقرار است. همان طور که در فایل «حیات طیبه، صراط مستقیم و قرب به خدا» توضیح دادیم، عوالم هستی مانند نوری هستند که از خورشید (خداوند) ساطع می شود و این نور هر چقدر از خداوند بیشتر فاصله می گیرد، ضعیف تر می شود. منتها نکته اینجاست که انوار ضعیف تر همیشه داخل نور شدیدتر حضور دارند. یعنی مثلاً ما و هر موجودی که شدت وجودی اش ضعیف تر از شدت وجودی خداوند است، نزد خداوند حاضر است و به همین دلیل، خداوند به همه مخلوقات علم حضوری دارد.

مثال علم حضوری، علم من و شما به تصوراتی است که در ذهنمان وجود دارد. محال است چیزی از ذهن من بگذرد ولی من از آن بی اطلاع باشم. چون علوم و تصوراتی که در ذهن من می آیند، وجودشان نزد من حاضراست و من به آنها احاطه دارم. خداوند نیز به دلیل شدت وجودش، بر تمام مراتب پایین تر عالم احاطه دارد و به همین دلیل، هیچ چیز کوچک و بزرگی از او مخفی نمی ماند.

به همین نسبت، کسی که به عالم لاهوت راه پیدا کرده، به دلیل اینکه وجودش شدیدتر از عالم جبروت و ملکوت و ناسوت است، هر آنچه در این عوالم می گذرد، در محضر او اتفاق می افتد و او از همه این اتفاقات آگاه است. بنابراین، وقتی گفته می شود که پیامبر (ص) و حضرت زهرا (س) و معصومین (ع) به عالم لاهوت راه یافته اند، معنایش این است که آنها نه تنها خدا را می بینند و سخن او را می شنوند، بلکه به تمام عوالم پایین تر و آنچه در این عوالم اتفاق می افتد علم حضوری دارند. یعنی درست همان طور که شما هر چیزی از ذهنتان بگذرد، از آن خبر دار می شوید، هر چیزی که در ذهن من و شما بگذرد و هر اتفاقی که در زمین و آسمان بیفتد، پیامبر (ص) و ائمه و سایر ساکنان عالم لاهوت، به علم حضوری از آن آگاهند.

اکنون معنای آیه زیر دانسته می شود:

«وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (توبه، ۱۰۵)

بگو: «عمل کنید! خداوند و فرستاده او و مؤمنان، اعمال شما را می بینند!» (ترجمه مکارم)

یعنی همین لحظه ای که من و شما عملی را انجام می دهیم، نه تنها خداوند، بلکه پیامبر (ص) و مومنانی که ساکن عالم لاهوت هستند، عمل من و شما را می بینند.

ضمناً، به همین دلیل است که در انتهای نماز می گوییم: «السلام علیک ایها النبیّ...» یعنی سلام بر تو ای پیامبر (ص). یعنی پیامبر (ص) همین الآن شاهد عبادت و نماز من است و اکنون من به ایشان که مرا می بیند، سلام می کنم و می گویم: «سلام بر تو...». اگر غیر از این بود، به جای اینکه بگوییم «السلام علیک ایها النبیّ...»، می گفتیم «السلام علی النبیّ...» (سلام بر پیامبر...).

یک سوال

اگر پیامبر (ص) از ابتدای نماز، شاهد عمل ماست، چرا در انتهای نماز به ایشان سلام می کنیم؟

نماز معراج مومن است. یعنی اگر نمازی که می خوانیم به خاطر «به دوزخ نرفتن»، «بهشت و ثواب»، «آرامش»، «اصلاح امورات دنیوی» و ... نباشد و فقط و فقط از روی عشق و علاقه به خداوند و میل به سخن گفتن با خالق زیبا و ستایش برانگیز عالم هستی باشد، و اگر در نماز، حرمت محضر خداوند را حفظ کنیم و با حواس پرتی و پوشیدن لباس نامرتب و کثیف و ... به خداوند بی احترامی نکنیم، این نماز انسان را بالا می برد. به طوری که انسان در انتهای نماز، به یکی از دروازه های ورودی بهشت (یعنی به ورودی مراتبی از بهشت جبروتی یا لاهوتی) می رسد.

بر اساس آیه «ادخلوها بسلام»، مومنین با «سلام» وارد بهشت می شوند. یعنی ابتدا بر پیامبرشان، سپس بر مومنین و سپس بر ملائکه سلام می دهند و به بهشت وارد می شوند. فلسفه و حکمت سه سلام در انتهای نماز، همین است.

نکته مهم این است که جواب سلام واجب است. یعنی من وقتی به پیامبر (ص) سلام می کنم و ایشان هم مرا می بیند، قطعاً به سلام من پاسخ می دهد. منتها، اگر در ابتدای نماز به ایشان سلام کنم، چون هنوز معراجی اتفاق نیفتاده و فاصله من با ایشان زیاد است، جواب سلام ایشان را نمی شنوم و حلاوت و آرامشش را احساس نمی کنم. اما اگر در انتهای نماز و بعد از آنکه معراج اتفاق افتاد، سلام بدهم، امکان درک جواب سلام پیامبر (ص) بیشتر امکان پذیر است.

آثار «سلام» پیامبر (ص) از آیه زیر دانسته می شود:

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (توبه، ۱۰۳)

یعنی ای پیامبر (ص)؛ از اموال مومنین زکات بگیر، تا بدین وسیله پاکشان کنی و (اموالشان را) زیاد کنی، و به آنها درود فرست، زیرا که درود تو مایه آرامش آنان است.

بنابراین، اگر انسان بعد از اقامه یک نماز واقعی، در انتهای نماز به یک آرامشی رسید، این آرامش می تواند اثر جواب سلام پیامبر (ص) باشد.

یک اشکال

خداوند در قرآن «ذکر» را بالاترین اثر نماز معرفی می کند. بر اساس آیه «الا بذكر الله تطمئن القلوب»، ذکر خدا آرامش بخش است. پس اگر در نماز و با نماز آرامشی به دست آید، اثر ذکر خدا در نماز است؛ نه اثر جواب سلام پیامبر (ص).

پاسخ این است که این دو، دو روی یک سکه و ظاهر و باطن یک حقیقت اند. «ذکر» در قرآن یکی از اسامی پیامبر (ص) عنوان شده است:

﴿قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا﴾
﴿رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ﴾
(سوره طلاق، ۱۰-۱۱)

در آیه دوم، «رسولا» بدل از «ذکراً» است که نشان می دهد «رسول» همان «ذکر» است (این نحوه استدلال و استنباط در روایات وارد شده است). بنابراین:

رسول = ذکر

رسول الله = ذکر الله

بنابراین، یکی از معانی باطنی آیه «الا بذكر الله تطمئن القلوب»، این است که با رسول خدا، دل ها آرامش می یابد.

ضمناً، با توجه به این معنا از «ذکر»، «اهل الذکر» در آیه «فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون» به معنای «اهل رسول» می باشد. و آیه مذکور به این معناست که «اگر چیزی را نمی دانید از اهل بیت رسول خدا پرسید». این معنا نیز در روایات وارد شده است.

تکمله ۱: تعقیبات

از مطلبی که گفته شد، ضرورت تعقیبات نماز نیز مشخص می شود. کسی که تعقیبات نمی خواند، مانند کسی است که از خانه اش حرکت کرده و به منزل مهمانداری کریم رسیده است. آنجا درمی زند و به صاحب خانه سلام می کند. صاحب خانه به داخل منزل دعوتش می کند. ولی این فرد، با عجله برمی گردد. کسی که با نماز به معراج رفته و به ورودی بهشت رسیده است، حیف است بی آنکه قدری در بهشت بماند و طعم حضور در آن را بچشد، معراجش را رها کند و به دنیا برگردد.

نکته: امروزه بین بسیاری از مردم سنت شده است که بعد از نماز، فوراً رویشان را از قبله برمی گردانند و به اطرافیان شان دست می دهند. این کار هیچ استجابی ندارد و مخالف دستور قرآن است که می فرماید: «فَإِذَا قَرَعْتَ فَانْصَبْ - وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَب» (شرح، ۷-۸) یعنی به محض اینکه از نماز فارغ شوی، با اشتیاق به پروردگارت روی بیاور. (چون تازه نماز تو را به محضر پروردگارت رسانده است!) با دقت در این آیه معلوم می شود که تعقیبات نماز باید بلافاصله بعد از نماز آغاز شود. توجه داشته باشید که دست دادن بعد از نماز، به هیچ وجه جزء تعقیبات نماز نیست. یعنی این کار، بین نماز و شروع تعقیبات فاصله می اندازد.

تکمله ۲: دو نوع ظهور

از آنچه گفته شد، معلوم می شود که به دو نحو می توان به محضر پیامبر (ص) رسید. یک حضور، مخصوص صحابه پیامبر (ص) است که ۱۴۰۰ سال پیش در مدینه و اطراف آن زندگی می کردند. ولی یک حضور دیگر نیز وجود دارد که برای همه مردم در همه زمان ها امکان پذیر است: بالا رفتن به عالم لاهوت و در آنجا به محضر پیامبر (ص) رسیدن.

به طور مشابه، حضرت مهدی (عج) نیز دو نوع ظهور دارند. یک ظهور عمومی و یک ظهور اختصاصی. ظهور عمومی، همان است که بیشتر شناخته شده است: حضرت مهدی قبل از قیامت، قیام می کند و

همه مردم ظهور ایشان را درک می کنند. این ظهور، در زمان مشخصی و برای همه اتفاق خواهد افتاد. اما ظهور دوم، شخصی و اختصاصی است و همین الآن هم میسر است. یعنی مثلاً اگر من با معراج، به عالم لاهوت برسم، می توانم محضر ایشان را درک کنم و ایشان برای من ظهور می کند.

بنابراین، انتظار فرج نیز دو معنا دارد. یکی اینکه تلاش کنم به عالم لاهوت برسم و با رسیدن به محضر حضرت مهدی (عج) ظهور ایشان را درک کنم. دوم اینکه، سعی کنم شرایط ظهور ایشان را برای همه مردم و در عالم دنیا فراهم کنم. درواقع، انتظار فرج به معنای اول، مقدمه و زیربنای انتظار فرج به معنای دوم است.

نکته ۳: اقسام وحی

خداوند در قرآن می فرماید :

وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكْلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِلَاذُنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ مُّبِينٍ (شوری، ۵۱)

یعنی وحی سه گونه است: وحی بی واسطه و مستقیم؛ وحی از پشت حجاب و پرده؛ و وحی به واسطه فرشته وحی. در حدیث کساء، دو قسم از وحی را مشاهده می کنیم: زمانی که فاطمه (س) سخن خداوند را مستقیماً نقل می کند («یا ملائکتی و یا سکان سماواتی إني ما خلقت سماء مبنية ... الا فی محبة هولاء الخمسة»)، این همان قسم اول وحی، یعنی وحی بی واسطه و مستقیم است. زمانی که ایشان سخن جبرئیل را نقل می کند («و عزتی و جلالی إني ما خلقت سماء مبنية ... إلاً لأجلکم و محبتکم»)، این همان قسم سوم وحی، یعنی وحی به واسطه فرشته است.

اما وحی از پشت حجاب، مصداقش گفتگوی خداوند با حضرت موسی (ع) از پشت درخت است.

موسی (ع) با همسر و فرزند خود در شبی تاریک از بیابان عبور می کرد. شبی بود سرد و ظلمانی که راه را در آن گم کرده بود. ناگهان شعله آتشی از دور نظر او را به خود جلب کرد. به محض دیدن این شعله، به خانواده اش گفت توقف کوتاهی کنید که من آتشی دیدم، بروم اندکی از آن برای شما بیاورم ... (طه، ۱۰). وقتی به محل آتش رسید، صدایی شنید که او را مخاطب ساخته می گوید: «ای موسی! من

پروردگار توام، کفشهایت بیرون آر...». از آیه ۳۰ سوره قصص استفاده می‌شود که موسی این ندا را از سوی درختی که در آنجا بود شنید:

«نُودِيْ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَأْتِيَنَّكَ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»

یعنی از درخت ندا داده شد که «من پروردگار جهانیان هستم.» یعنی حضرت موسی (ع) کلام خدا را از پشت حجاب درخت می‌شنود. و این نمونه بارز وحی از پشت حجاب است.

واضح است که بین اقسام وحی، وحیی که مستقیماً صورت می‌گیرد و خداوند با بنده اش بدون هیچ واسطه (فرشته وحی) و حجابی (مثل درخت) سخن می‌گوید، بالاترین درجه وحی است. و ما می‌بینیم که حضرت زهرا (س) و اهل بیت (ع) با اینکه پیغمبر نیستند، اما به این مرتبه از وحی دسترسی دارند.

فراز دوم از زاویه ای دیگر: هدف خلقت

بعد از اتمام دعای پیامبر (ص)، خداوند به ملائکه فرمود:

یا ملائکتی، و یا سکاَنِ سَمَوَاتِی، إِنِّی مَا خَلَقْتُ سَمَاءَ مَبْنِیَّةً، وَ لَا أَرْضًا مَدْحِیَّةً، وَ لَا قَمَرًا مَنِیرًا، وَ لَا شَمْسًا مُضِیَّةً، وَ لَا فَلَکًا یَدُورُ، وَ لَا بَحْرًا یَجْرِی، وَ لَا فَلَکًا تَسْرِی، إِلَّا فِی مَحَبَّةٍ هَؤُلَاءِ الْخَمْسَةُ الَّذِیْنَ هُمْ تَحْتَ الْکَسَاءِ.

یعنی ای فرشتگان من و ای ساکنان آسمان‌های من! به راستی چنین است که من آسمان‌ها و زمین‌ها و ماه‌ها و خورشیدها و افلاک و دریاها و کشتی‌ها نیافریدم، جز به خاطر محبتم به این پنج نفری که زیر کسا هستند.

بر اساس این فراز، عشق خداوند به اهل بیت، به قدری شدید است که همه موجودات عالم را به خاطر آنها آفریده است.

فرض کنید یک نجار زبردست میزی پر نقش و نگار و زیبا را در ذهن خود تصور کرده و مشتاق ساختن آن است. این نجار به شوق ساختن میز، ابزار و وسایل لازم را فراهم کرده و هر برشی که به چوب می‌دهد و هر نقشی که در آن ایجاد می‌کند، به شوق ساختن همان میز پر نقش و نگاری است که در ذهن دارد. به طور مشابه، خداوند نیز جهان را به عشق اهل بیت ساخته و هر نقش و نگاری که در آن ایجاد کرده، به عشق این بوده که زمینه‌های آفرینش اهل بیت را فراهم کند.

موضوع هدف خلقت بحثی بسیار سنگین و طولانی را می طلبد و مستلزم طرح مطالبی همچون اهداف پنج گانه خلقت انسان و جهان در قرآن؛ مطرح شدن اهل بیت به عنوان هدف خلقت در قرآن؛ ارتباط اهداف خلقت با یکدیگر؛ دلیل عشق خداوند به انسان و مومنین؛ و بیان انواع و مراتب عشق خداوند است. از همین رو، از این بحث فعلاً صرف نظر می کنیم. و فقط برای اینکه تصویری هر چند جزئی از شدت عشق خدا به اهل بیت (ع) بیابیم، در ادامه کمترین درجه عشق خداوند را با چند مثالِ روایی و قرآنی، تا حدودی توضیح می دهیم.

کمترین درجه عشق خداوند به انسان ها

خداوند دو جور عشق دارد. یک عشق عمومی که شاملِ عشق ورزیدن به نوع انسان؛ و عشق ورزیدن به بندگانِ بی ایمان است. و یک عشق ویژه که به کسانی تعلق می گیرد که مسیر صراط مستقیم را در آخر طی می کنند. از این عشق عمومی و اختصاصی در قرآن، تعبیر به «الرحمن» و «الرحیم» شده است. عشق خداوند به ساکنان عالم لاهوت، به قدری شدید است که قابل تصور نیست.

برای اینکه قدری بتوانیم شدت عشق خداوند را تصور کنیم، بهترین کار این است که بر کمترین درجه عشق خدا، یعنی عشق خدا به بندگان بی ایمانش متمرکز شویم:

۱. خداوند به حضرت داوود فرمود: ای داوود اگر بندگانِ که به من پشت کرده اند، می دانستند که چگونه است اشتیاق من به آنها، هر آینه از شوق می مردند.

۲. حضرت یونس، وقتی عذاب قومش نزدیک شد، آنها را با خشم ترک کرد. در حالی که به عنوان نبی، وظیفه داشت تا لحظات آخر بماند، شاید کسی از همین افراد بی ایمان، تصمیم بگیرد توبه کند. خداوند به خاطر اینکه یونس (ع)، بندگان کافرش را که عذابشان هم نزدیک بود، ترک کرد، بر او خشم گرفت و او را در شکم ماهی محبوس کرد. اما شدت اشتیاق خداوند برای بازگشت و توبه کافران قوم یونس، و شدت ناراحتی خداوند از ترک اولای یونس، از آیات زیر معلوم می شود:

قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا ۚ فَكَيْفَ يُدْعُونَ لِمَا لَا يَنفَعُهُمْ ۚ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ (صافات، ۱۴۳-۱۴۴)

یعنی خداوند قصد داشت که اگر یونس توبه نکرد، او را به خاطر این کارش، تا روز قیامت در شکم ماهی محبوس کند! برخی معتقدند این آیات، یعنی خداوند قصد داشته یونس را در شکم ماهی تا روز قیامت زنده و محبوس نگهدارد. چون اگر قرار بود یونس بمیرد، روح یونس که جزء اصلی وجود اوست که در شکم ماهی نمی ماند، بلکه به عالم برزخ منتقل می شد و تا قیامت در برزخ می ماند.

در هر صورت، این آیات نیز یکی از تکان دهنده ترین آیاتی است که شدت عشق خداوند را به بندگان نا آگاه و بی ایمان نشان می دهد.

البته، درمقابل، در همین ماجرا عشق خاص خدا به حضرت یونس را هم می بینیم. حضرت یونس توبه کرد و تمام مردم قومش هم ایمان آوردند. نمی دانیم که چرا از بین اقوام پیشین، فقط قوم یونس که پیامبرشان دچار ترک اولی شد، در لحظات آخر توبه کردند و برگشتند. ولی می دانیم که اگر حتی یک نفر از آنها بدون ایمان از دنیا رفته بود، روز قیامت طلبکار حضرت یونس (ع) می شد و می گفت: اگر مرا در لحظات آخر رها نکرده بودی، شاید در همان لحظات ایمان می آوادم. درواقع، به نظر می رسد ایمان آوردن تمام قوم یونس با پذیرفته شدن توبه حضرت یونس و عشق خاصی که خداوند به این پیامبر بزرگش داشت، ارتباط دارد.

۳. آیه زیر درباره معراج پیامبر خاتم (ص) است:

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا...»
(اسری، ۱)

این آیه معراج پیامبر (ص) را اینگونه توصیف کرده است: منزّه است خدایی که شبانه بنده اش را به معراج برد در این آیه نمی فرماید که پیامبر (ص) به معراج رفت؛ بلکه می فرماید: خداوند او را به معراج برد. ملاصدرا در توضیح این آیه می گوید: «اسری» بردن اجباری است. عاشق اگر قدرت داشته باشد، معشوق را به اجبار پیش خودش می برد. خداوند عاشق پیامبر (ص) بود، قدرتش را هم داشت که او را پیش خودش ببرد؛ پس او را بارها و بارها به معراج و پیش خودش برد.

تا اینجای ماجرا، به نظر می‌رسد صرفاً عشق خاص خدا را به پیامبر خاتم (ص) بیان کرده ایم. اما نکته اینجاست که چرا خداوندی که اینگونه عاشق پیامبرش است که نمی‌تواند دوری او را تحمل کند، پیامبرش را بین مردم می‌فرستد تا به او جسارت کنند، خاکروبه بر سرش بریزند، دندان‌ش را بشکنند و چرا خداوندی که اینگونه عاشق پیامبرش است، رضایت می‌دهد و می‌خواهد که ایشان ۲۳ سال بین مردم بمانند و رنج رسالت را تحمل کنند؟

پاسخ این است که خداوندی که عاشق پیامبرش است، عاشق بازگشت و توبه مردم نیز هست. و به خاطر عشقی که به عموم مردم دارد، حاضر می‌شود که پیامبر (ص) رنج رسالت را تحمل کند و امام حسین (ع) مظلومانه با همه عزیزانش به شهادت برسد و امامانی که همگی محبوب و معشوق خدا هستند، رنج زندگی بین اشیاء را تحمل کنند. تا بالاخره در اثر مجاهدت آنها، راه هدایت و توبه برای عموم بشر باز بشود.

بنابراین، خداوند دو جور عشق دارد که کمترین آنها، عشق او به بندگان کافر است و همین عشق هم به قدری شدید است که هیچ مجنونی به لیلی اش و هیچ مادری به فرزندش اینگونه عشق نورزیده است. حالا خودتان تصور کنید که عشق خدا به اهل بیت چقدر شدید است!

تکمله: جلوه‌گری عشق در واقعه عاشورا

همان‌طور که در فایله «حیات طیبیه، صراط مستقیم و قرب به خدا» توضیح دادیم، در انتهای صراط مستقیم، انسان معشوق خدا می‌شود. بر اساس حدیث قدسی «من عرفنی عشقنی و من عشقنی عَشَّقْتُه و مَنْ عَشَّقْتُه قَتَلْتُهُ فَأَنَا دَمُهُ» (فیض کاشانی، قره العیون فی أعز الفنون، ص ۶۳)، وقتی خدا عاشق کسی بشود، او را می‌کشد. و وقتی او را کشت (یعنی شهادت را نصیب او کرد)، باید خون بهایش را بدهد. و خداوند خودش را به عنوان خون بها به معشوقش می‌دهد و «ثار الله» یعنی همین. «ثار الله» یعنی کسی که خون بهایش، خودِ خداوند است. بنابراین، هرکس تا انتهای صراط مستقیم پیش برود، قطعاً مرگش شهادت خواهد بود. کما اینکه اهل بیت عصمت و طهارت، همگی مسموم یا کشته شدند. بنابراین، از این جهت نیز ماجرای کربلا، ماجرای عاشقانه است.

به عبارت دیگر، دو عشق همزمان در کربلا جلوه گر شده است؛ عشق رحیمیه خداوند به امام حسین (ع) و عشق رحمانیه خداوند به من و شمایی که اگر امام حسین (ع) شهید نمی شد و با شهادتش دین زنده نمی شد، راه هدایت را پیدا نمی کردیم. همچنین، دقت داشته باشید که فقط شهادت امام حسین (ع) است که هر دو عشق در آن جلوه گر شده اند. زیرا همه ائمه با حیاتشان دین را احیا کردند، اما امام حسین (ع)، با شهادتش دین را احیا کرد! از این منظر، عاشورا زیباترین و عاشقانه ترین واقعه تاریخ است و حضرت زینب حق دارد بفرماید: «ما رأیتُ اَلاً جمیلاً».

یک نکته: ائمه اولین مخلوق خدا

وقتی گفته می شود اهل بیت هدف خداوند از آفرینش عالم هستند، باید توجه کنیم که همیشه هدف آفرینش، به نوعی قبل از آفرینش موجود است. یعنی برای مثال، نجار هنرمندی که با هدف ساختن یک میز زیبا و پر نقش و نگار تلاش می کند، قبل از اینکه این میز را بسازد، آن را در ذهن خودش تصور و تجسم کرده است. هدفی که قرار است در انتهای کار به آن برسیم، همیشه اول کار در ذهن فاعل وجود دارد. بنابراین، وقتی گفته می شود که ائمه هدف خلقتند، این جمله همچنین به این معناست که ائمه پیش از آفرینش این عالم مورد توجه خدا بوده و در علم او موجود بوده اند.

منتها میزی که در خارج از ذهن نجار است، واقعی تر از میزی است که در ذهن اوست؛ حال آنکه وجودی که اهل بیت در علم خدا دارند، بسیار واقعی تر از تحقق آنها در عالم ماده است. زیرا عالم ماده از خداوند بسیار دور است و از همین رو بهره کمتری از هستی و واقعیت دارد؛ اما ساحت علم خدا بسیار به خداوند نزدیک است و بهره وافری از هستی و حقیقت دارد.

برگردیم به مثال نجار؛ فرض کنید این نجار هنرمند، به قدری زبردست و ماهر است که میزی که نهایتاً آن را می سازد، دقیقاً عین همان میزی است که در ابتدا تصور کرده بود. اکنون اگر این میز، عقل و هوش داشته باشد و از میزی که در ذهن نجار بوده آگاه باشد، خواهد گفت: این میزی که در ذهن نجار است، خود منم. و نجار، پیش از آنکه مرا از چوب بسازد، مرا در ذهن خود ساخته بود.

اینکه می بینید در روایات متعدد، اهل بیت خود را اولین مخلوق خدا معرفی می کنند نیز به همین دلیل است.

فراز سوم: سوال جبرئیل و پاسخ خدا

پس از آنکه خداوند به ملائکه فرمود که همه عالم هستی را به عشق پنج تنی آفریده است که زیر کسا هستند، جبرئیل بلافاصله می پرسد:

«فقال الأُمین جبرائیل: یا ربّ، و من تحت الکساء؟»

این سوال، نشان دهنده شدت عجله جبرئیل برای سبقت گرفتن در انجام نیکی ها است. زیرا جبرئیل عجله دارد که اهل بیت را بشناسد و با تقرب به آنها، به خداوند تقرب بجوید.

فراز چهارم: پاسخ خدا به جبرئیل در سه جمله

خداوند در پاسخ به جبرئیل می فرماید:

«فقال عزّ و جلّ: هم أهل بیت النبوة و معدن الرسالة، و هم فاطمة و أبوها و بعلها و بنوها.»

این پاسخ، حاوی سه جمله است که هر یک حاوی یک نکته ناب است.

جمله اول: هم أهل بیت النبوة

خداوند می فرماید ایشان اهل بیت پیغمبری هستند؛ نه صرفاً اهل بیت پیغمبر خاتم. یعنی همان طور که پیغمبر (ص) خانه ای دارد و این خانه نیز اهالی و ساکنانی دارد، مقام «نبوت» نیز خانه ای دارد و این خانه ساکنانی دارد و ساکنان آن، پنج تن آل عبا هستند. می دانیم که خانه پیامبر (ص) ابتدا در مکه و سپس در مدینه بود. اما خانه «نبوت» کجاست؟

همانطور که در فایل «حیات طیبه، صراط مستقیم و قرب به خدا» توضیح داده شد، عالم لاهوت اسم های مختلفی دارد که یکی از آنها، «خانه نبوت» است. اکنون پرسش این است که: این مرتبه از خلقت که از فرط تقرب به خداوند نمی توان به آن مخلوق بودن را اطلاق کرد، به چه اعتباری خانه «نبوت» نامیده می شود؟

پاسخ:

ریشه «نبوت»، «نبا» است و «نبا» یعنی «خبر مهم». خانه «نبوت»، معدن و مخزن و سرچشمه خبرهای مهم است. رسالت های انبیاء و علوم و اسرار الهی، همه و همه از این معدن استخراج می شوند و به اندازه ای مشخص و محدود در اختیار انبیاء قرار می گیرند. از همین رو، از این مرتبه از خلقت، به «خانه نبوت» تعبیر شده است.

اکنون که خانه نبوت شناخته شد، می گوئیم پنج تن آل عبا، ساکنان این خانه اند. البته، این خانه بسیار بزرگ و بی انتهاست و برای همه انسان ها در آن، جا هست!! و اصلاً همه انسان ها برای وارد شدن به همین خانه آفریده شده اند. زیرا خداوند در حدیث قدسی می فرماید: «عبدی! خَلَقْتُ الْأَشْيَاءَ لِأَجْلِكَ وَ خَلَقْتُكَ لِأَجْلِي». یعنی بنده من، من همه چیز را برای تو آفریدم و تو را برای خودم! یعنی ما انسان ها آفریده شده ایم برای اینکه برویم پیش خدا. منتها این خانه طبقاتش بی انتهاست و هیچ کس جز پنج تن آل عبا و بقیه ائمه معصومین (علیهم السلام) به همه طبقات این خانه دسترسی ندارد. از همین رو، ساکنان اصلی این خانه، اهل بیت هستند و اصلاً می توان گفت این خانه متعلق به چهارده معصوم است. منتها ایشان برای ما الگو هستند و با پیروی از ایشان، ما نیز قرار است به همین خانه قدم بگذاریم.

جمله دوم: و معدن الرسالة

خداوند می فرماید: پنج تن معدن رسالت هستند. یعنی ایشان معدنی هستند که رسالت و پیغمبری از آن استخراج می شود. درواقع، این جمله نیز تفسیری مشابه با جمله «اهل بیت النبوة» دارد.

جمله سوم: هم فاطمة و أبوها و بعلمها و بنوها

اینکه خداوند نام «فاطمه» را می آورد و سایر پنج تن را با نسبتی که با فاطمه (س) دارند، معرفی می کند، بسیار قابل تأمل است. توجه داشته باشید که این گفتگو در حالی انجام می شود که نه تنها فاطمه (س)، بلکه پیامبر (ص)، علی (ع) و احتمالاً حسنین (ع) نیز دارند ملکوت را مشاهده می کنند و همچون فاطمه (س)، مستقیماً کلام خداوند را می شنوند!!

خداوند می توانست هر پنج نفر را اسم ببرد؛ خصوصاً که شنیدن نام خود از زبان خداوند بسیار شیرین است:

گر یک بار بگویی بنده من، از عرش بگذرد خنده من! چه رسد به اینکه نام مرا بر زبان بیاوری!

خداوند می توانست نام مقرب ترین و محبوب ترین بنده درگاهش، «محمد» را ببرد و بقیه پنج تن را با نسبتی که با وی دارند معرفی کند (یعنی بفرماید: «هُمُ مُحَمَّدٌ وَبَنَتُهُ وَ عَرِيسُهُ وَ سِبْطَاهُ»)، ولی تنها نام «فاطمه» را می برد!! چه سری در این میان است؟

البته، اگر قرار باشد فقط یک اسم معرفی شود و بقیه اسامی بر مدار او نام برده شوند، واقعا نسبت حضرت زهرا با بقیه معصومین به گونه ای است که محور قرار می گیرد.



به عبارت دیگر حضرت فاطمه (س) کانون عشق و مرکز محبت در میان پنج تن آل عبا و بلکه در میان تمام معصومین (ع) است. کما اینکه ائمه از خودشان به حجت و از ایشان به حجة الحجج تعبیر کرده اند.

همچنین، حضرت زهرا (س) یک ویژگی منحصر به فرد دارد: تنها خانم در بین پنج تن آل عبا است. پیامبر (ص) «رحمت للعالمین» است یعنی جلوه رحمت عام خداوند است. سایر ائمه نیز همین طور، اما حضرت زهراء جلوه رحمت خاص خداوند است. بنابراین، کانون جلوه گری خصوصی ترین عشق خداوند به بندگانش قرار می گیرد.

البته، این موضوع بعد دیگری هم دارد که به حجت بودن فاطمه (س) برای مردم مربوط می شود. در انتهای حدیث، زمانی که پیامبر (ص) می خواهد آثار نشر این حدیث را بین مجبان و شیعیان بیان کند، به نبوت و رسالت خودش سوگند می خورد. یعنی نشر این حدیث، یک رسالتی است که پیامبر (ص) از جانب خداوند بر عهده دارد. رسالتی که قرار است حجت را بر مردم بعد از پیامبر (ص) تمام کند. و

تاریخ شهادت می دهد که بعد از وفات پیامبر (ص)، تنها کسی که برای دفاع از حریم ولایت امام علی (ع) قیام کرد، حضرت زهرا بود و با این کار، حجت را بر همگان تمام ساخت.

هم اکنون نیز اگر قرار باشد بین شیعه و سنی بحثی در مورد حقانیت داشتن یا نداشتن شیعه صورت پذیرد، پاشنه آشیل اعتقادات اهل سنت، حضرت زهرا (س) است. زیرا عمر و ابوبکر، به شدت ایشان را آزار دادند و ایشان در حالی از دنیا رفت که از دو خلیفه ناراضی بود. درحالی که بر اساس روایات متعدد، رضایت و خشم ایشان، معیار رضایت و خشم پیامبر (ص)، و رضایت و خشم پیامبر (ص)، معیار رضایت و خشم خداوند است. و همه این احادیث در کتب معتبر اهل سنت ذکر شده است. ضمن اینکه مخفی بودن قبر ایشان، دلیل روشنی بر اعتراض ایشان به حکومت وقت است.

در حدیث کسا نیز با محور قرار گرفتن فاطمه (س) در معرفی اهل بیت (ع)، معیار بودن ایشان برای جلب عشق و علاقه خداوند، پیامبر (ص) و سایر معصومین (ع) نشان داده شده است. با این تفاوت که ممکن است حدیث «إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لَغَضَبِ الْفَاطِمَةِ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا»، این گونه معنا شود که چون پیامبر (ص) فاطمه (س) را دوست دارد، اینگونه سخن گفته است. اما در حدیث کساء، معیار بودن رضایت حضرت زهرا مستقیماً از زبان خود خداوند بیان می شود.

«و بنوها»

کلمه «بنوها» جمع است. درحالی که ظاهراً فرزندان فاطمه (س) در زیر کساء، تنها دو نفر بودند: امام حسن و امام حسین (ع). برخی با این استدلال که معیار فهم قواعد عربی، کاربرد قواعد در قرآن و حدیث است، نتیجه می گیرند که گاهی در عربی، کلمه جمع بر مثنی دلالت می کند.

غافل از اینکه مزیت زبان عربی، دقت فوق العاده آن است و با این تفسیر، دیگر چه تفاوتی بین مثنی و جمع می ماند؟ زبان عربی باید دقیق باشد تا در فهم کلام خدا دچار مشکل نشویم. اما این سخن که جمع مذکر بر مثنی دلالت می کند، یک جور هرج و مرج در قواعد عربی ایجاد می کند.

به نظر نگارنده، در متون دینی هر کجا خواسته اند اسرار را طوری بگویند که فهم کسانی که اهلیت آن را دارند، متوجه شوند، عمداً از این اشتباهات! استفاده کرده اند.

به عبارت دیگر، قطعا «بنوها» جمع است و بر بیش از حسن و حسین (علیهما السلام) دلالت می کند. حالا اینکه بر چه کسان دیگری دلالت می کند، موضوع بحث ماست.

۱. یک احتمال این است که فاطمه زهرا (س) در این زمان، زینب را باردار بوده است.

۲. احتمال دیگر این است که «بنوها» به سایر ائمه از نسل فاطمه زهرا (س) اشاره دارد.

۳. و آخرین احتمال که یک خبر خیلی شیرین است که برای فهم بهتر آن، لازم است در فایل «حیات طیبه، صراط مستقیم و قرب به خدا»، تفسیر عبارت «بشرطها و شروطها» را در ذیل تفسیر حدیث سلسله الذهب خوانده باشید.

به طور خلاصه، کسی که در مسیر صراط مستقیم حرکت کند، در نهایت به جایی می رسد که حضرت زهراء ایشان را به فرزندی قبول می کند. وقتی کسی فرزند حضرت زهرا (س) شد، زیرا کسا هم هست؛ چون در بیت نبوت هست!

به عبارت دیگر، وقتی خداوند افراد زیر کسا را معرفی می کند، یک سر آن را بازمی گذارد. ممکن است کسی مخالفت کند که خداوند تصریح می کند که پنج نفر زیر کسا هستند. پاسخ اجازه حضرت جبرئیل است از خداوند و پیامبر (ص) برای وارد شدن زیر کسا تا اینکه ششمی آنها باشد!

یک اشکال

نکته ای که اینجا باقی می ماند و ممکن است مورد اشکال قرار بگیرد، این است که بر اساس آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ» (احزاب، ۶)، «ام المومنین» لقب همسران پیامبر (ص) است؛ نه لقب دختر ایشان.

برای فهم پاسخ، لازم است برخی نکات توضیح داده شود.

۱. بین بزرگان عرب، کسانی بودند که خود را مومن و بسیار والا مقام می دانستند، کسانی مثل عمر که وقتی فرصت پیدا کنند و کمی به آنها دور داده شود، نه تنها خود را مومن، بلکه هم سطح پیامبر (ص) معرفی می کنند (عمر می گفت: «أنا زمیل محمد» یعنی من هم شاگردی و هم ردیف حضرت محمد صلوات الله علیه هستم). خداوند در جاهای مختلفی از قرآن به این افراد اشاره کرده و مثلا آنها را

زیانکارترین مردم و کسانی که خود را صالح می دانند، درحالی که فاسق اند، معرفی کرده است. این افراد حکومت بعد از پیامبر (ص) را حق مسلم خود می دانستند و مصمم بودند به طریقی، از جمله ازدواج با همسران پیامبر (ص) شأن اجتماعی بیشتری بین مردم به دست بیاورند، تا بتوانند بعد از پیامبر (ص) قدرت را به دست بگیرند.

۲. با توجه به اینکه از آیات قرآن به دست می آید که مقام مومنین بالاتر از مقام مسلمین است، اگر در آیه بیان می شد که همسران پیامبر (ص)، مادرِ «مسلمین» هستند، راه برای تأویل باز می شد و اینگونه افراد با توجیه اینکه مسلمین از این ازدواج نهی شده اند و ما مومن و والامقام تر هستیم (!)، پس می توانیم با همسران پیامبر (ص) ازدواج کنیم، باز می شد. درحالی که وقتی مومنین از ازدواج با همسران پیامبر (ص) نهی شوند، ممنوع بودن ازدواج مسلمین با همسران پیامبر (ص) نیز به نحو اولی ثابت می شود.

بنابراین، آیه مطابق ظرفیت فهم مردم و شرایط زمانه بیان شده است.

ضمن اینکه همانطور که قبلاً اشاره کردم، اینگونه موارد در قرآن، محل مخفی شدن اسرار است.

سرّ «ازواجه امهاتهم»

اکنون قصد داریم معنای باطنی آیه را باز کنیم.

بار دیگر به آیه بنگرید:

«الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ» (احزاب، ۶)

بر اساس این آیه، «ازواج» پیامبر (ص)، مادرانِ مومنان هستند. اما «ازواج» در قرآن به چه کسانی گفته می شود؟

با نیم نگاهی به کاربرد «ازواج» در قرآن، معلوم می شود که این واژه، همیشه به معنای همسر نیست. بلکه در موارد مکرری به معنای هم شأن و هم درجه به کار رفته است.

برای مثال خداوند در سوره واقعه می فرماید:

«وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (واقع، ۷-۱۱)

در این آیه، بین تمام «سابقون» (یعنی ائمه معصومین و هر کس به عالم لاهوت وارد شود) نسبت زوجیت برقرار شده است.

به علاوه، «زوج» می تواند به معنای کسی باشد که هم شأن و هم رتبه است. برای مثال، وقتی می گوئیم خداوند همسر ندارد، یعنی هم شأن ندارد. بر اساس این معنا از «زوج»، آیه «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ» (احزاب، ۶) به این معناست که حضرت زهرا زوج و هم شأن پیامبر (ص) است و مومنینی که به معنای واقعی کلمه، با ورود به عالم لاهوت، تحت کساء و تحت ولایت پیامبر (ص) قرار گرفته اند، فرزندان ایشان هستند.

باز ممکن است ایراد گرفته شود که چطور «ازواج» که جمع است را به فاطمه که مفرد است، تفسیر کردید؟

پاسخ این است که این موضوع بی سابقه نیست. در آیه مباحله نیز پیامبر (ص)، واژه «نساء» را به حضرت فاطمه زهرا (س) تاویل کرد.

با این حال، اینکه در هر دو مورد، کلمه «نساء» و «ازواج» جمع به کار رفته ولی بر حضرت زهرا (س) دلالت دارد، قطعاً سری دارد. اما این سر چیست؟

پاسخ این است که به کار رفتن کلمات یا افعال جمع برای فرد مفردی که در عالم لاهوت است، در قرآن و روایات یک امر متداول است.^۵ زیرا ساکنان عالم لاهوت از شدت اتصال به یکدیگر، کأنه موجودی واحد و به تعبیر ملاصدرا، «واحد کثیر» اند. یعنی به قدری احکام وحدت در عالم لاهوت حاکم است که ساکنان عالم لاهوت، گویی همگی یک حقیقت واحد هستند (مثل عاشق و معشوق هایی که نه در کنار هم، بلکه در آغوش هم هستند!). از همین روست که در روایت وارد شده که

^۵ برخی دیگر از کاربردهای این معنا در قرآن عبارتند از: هُمْ وَ أَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِيُونَ (یس، ۵۶)؛ احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ أَزْوَاجَهُمْ وَ مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ (صافات، ۲۲)

^۶ برای مثال، «قلم» یک حقیقت لاهوتی است که در قرآن از آن یاد شده: «ن و القلم و ما یسطرون» یعنی سوگند به نون و قلم و آنچه قلم می نویسد. یعنی برای «قلم» که مفرد است، فعل «یسطرون» که جمع است، به کار رفته است.

«اولنا محمد، اوسطنا محمد و آخرنا محمد^۷، کلنا محمد» یعنی همه معصومین در عالم لاهوت، از شدت وحدتی که در آن عالم حکم فرما است، محمد هستند.

نساء در آیه مباهله

آیه زیر به آیه مباهله معروف است:

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاتَنَا وَنِسَاءَنَا وَنِساءَكُمُ وَانْفُسَنَا وَانْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»^۸ (آل عمران، ۶۱)

خداوند در این آیه به پیامبر (ص) می فرماید: به مسیحیان نجران بگو ما (مسلمانان)، فرزندانمان را برای مباهله (یعنی لعنت کردن یکدیگر، به این منظور که دروغگو عذاب و شناخته شود) می آوریم، شما هم فرزندانتان را بیاورید، ما زنان مان را می آوریم، شما هم زنانتان را بیاورید، ما نفوس خود را برای مباهله با شما فرا می خوانیم، شما هم نفوس خود را فرا بخوانید. لذا از ظاهر آیه به نظر می رسد که پیامبر (ص) قرار است تعداد زیادی از مسلمانان را برای مباهله ببرد. ولی پیامبر (ص) عملاً این آیه و دستور خداوند را اینگونه تأویل کرد: به جای «ابناء» فقط حسنین، به جای «نساءنا» فقط حضرت زهرا و به جای «انفسنا» فقط حضرت علی را همراه خود برد. این اقدام پیامبر (ص) به خوبی نشان می دهد که یکی از معانی تأویلی «نساء» در قرآن (و البته، در برخی روایات) حضرت زهرا (س) است.

[یک نکته جالب در این آیه، این است که اگر امام علی (ع) را مخاطب کلام قرآن قرار دهیم، باز هم درست در می آید! یعنی اگر بر فرض، این آیه به جای پیامبر (ص)، بر حضرت علی (ع) نازل شده بود، معنایش این بود: ای علی بگو شما فرزندانان را بیاورید، من هم فرزندانم را می آورم (حسین درواقع، فرزندان حضرت علی (ع) هستند)، شما زنانان را بیاورید ما هم زنان مان را می آوریم (فاطمه (س) همسر حضرت علی است!) شما نفوس خود را بیاورید، ما هم نفوس خود را می آوریم (حضرت علی و حضرت پیامبر (ص) هر دو نفس یکدیگرند!]

^۷ به طرز جالبی قسمت اول این حدیث به لحاظ اسامی ائمه نیز صحیح است. زیرا اول و آخر و وسط در بین معصومین، به ترتیب عبارتند از پیامبر (ص) و حضرت مهدی (عج) و امام باقر (ع) که نام هر سه آنها «محمد» است!

^۸ هر گاه بعد از علم و دانشی که (در باره مسیح) به تو رسیده، (باز) کسانی با تو به محاجّه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: «بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود آن گاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

بعضی حرف ها و معیارها، خودش خودش را نقض می کند. مثلاً تجربه گرایان می گویند «تنها امور تجربی معتبرند» درحالی که همین گزاره، خودش یک گزاره نامعتبر غیر تجربی است! اما در آیه مباحله، وقتی نفس بودن حضرت علی (ع) نسبت به پیامبر (ص) را به آیه عرضه می کنیم، می بینیم، آیا همچنان کاملاً معنادار است.

نساء در حدیث «احبُّ من دنیاکم ثلاث» پیامبر (ص) فرمود:

احبُّ من دنیاکم ثلاث: عطر، نساء، قره عینی فی الصلاة

یعنی من از دنیای شما سه چیز را دوست دارم: عطر، زنان و نور چشم من در نماز است. برخی معتقدند در واقع، پیامبر (ص) تنها عاشق نماز است و عشقش به همسر و عطر نیز به خاطر عشق به نماز است. زیرا نماز فرد معطر متأهل، نزد خداوند بسیار باارزش تر است.

اما اکنون که دانستیم یکی از معانی باطنی «نساء»، حضرت زهرا (س) است، معنای جدیدی از این حدیث به دست می آید. خصوصاً که پیامبر (ص) همیشه بوی عطر بهشت را از فاطمه می شنید و در دعای توسل نیز حضرت زهرا (س) «قره عین الرسول» معرفی شده است! بر این اساس، معنای باطنی حدیث بالا این است که پیامبر (ص) از دنیای ما سه چیز را دوست دارد: فاطمه، فاطمه و فاطمه!

پیامبر (ص) فرمود: «... قره عینی فی الصلاة» (و فرمود «قره عینی الصلاة»). یعنی نور چشم من که فاطمه است، در نماز است.

ارتباط باطنی نماز و اهل بیت

یک ارتباط باطنی بین حضرت زهرا و ائمه با حقیقت نماز وجود دارد:

۱. در روایات، اقامه نماز، اقامه ولایت حضرت علی (ع) معرفی شده است.

۲. در آیه «وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» (بقره، ۴۵) «نماز» که یاری جستن از آن دشوار است، به امام علی (ع) تأویل شده است.

۳. کلمه صلوات (جمع صلاة) در قرآن تنها پنج بار آمده است. یعنی به تعداد پنج تن آل عبا. یکی از این کاربردها، آیه «حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى» (بقره، ۲۳۸) است. یعنی بر نمازها و خصوصاً بر نماز وسطی محافظت کنید. با توجه به آنچه در تفسیر «هم فاطمه و ابوها و بعلها و بنوها» و محوریت حضرت زهرا (س) در جمع پنج تن آل عبا گفته شد، به نظر می رسد تأویل و باطن «صلاة وسطی» حضرت زهرا (س) است.

۴. بر اساس روایات، اگر نماز قبول شد، سایر اعمال نیز قبول می شود و اگر قبول نشد، سایر اعمال هم رد می شود. کما اینکه بر اساس فراز «بِکُمْ یُقْبَلُ الطَّاعَةُ الْمَفْتَرِضَةُ» از زیارت جامعه کبیره، اگر کسی ولایت اهل بیت را نداشته باشد، اعمالش قبول نمی شود. به عبارت دیگر، «متقین» در قرآن «شیعیان» هستند. زیرا خداوند می فرماید: «إِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (مائده، ۲۷) یعنی خداوند فقط اعمال نیک را از متقین قبول می کند. پس متقین همان اقامه کنندگان نماز و همان متمسکان به ولایت اهل بیت (ع) هستند.

ارتباط آیه ولایت و عالم لاهوت

آیه زیر به آیه ولایت مشهور است:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (مائده، ۵۵)

در این آیه، ولی مسلمانان حضرت علی (ع) معرفی شده که در رکوع نمازش، انگشترش را به فقیر بخشید. مطابق با روایات، این اتفاق در حال رکوع، برای همه ائمه بوده است (و نه فقط حضرت علی). به این معنا که جبرئیل در شمایل یک فقیر بر هر امامی نازل شده و در حال رکوع، از او کمک خواسته و امام (ع) نیز در حال رکوع، به او زکات داده است.

اما به علاوه، این آیه یک معنای هستی شناسانه هم دارد.

«صلاة» در لغت به معنای انعطاف است.^۹ ما وقتی به خدا توجه می کنیم و با رکوع و سجود منعطف می شویم، اصطلاحاً گفته می شود «نماز» می خوانیم. ساکنان عالم لاهوت، از یک طرف به دلیل اوج

^۹ «صلاة» در اصل به معنای «انعطاف» است و اصطلاحاً به معنای نماز. «صلوات» جمع «صلاة» است و در قرآن گاه به معنی محل های نماز خواندن یهودیان به کار رفته است. ولی منظور از صلوات فرستادن بر پیامبر (ص)، این است که مکرراً با دعا کردن، به

قرب و توجه شان به خداوند در نمازند. از سوی دیگر، به دلیل انعطاف و توجهی که به سایر مخلوقات خدا و به سایر مراتب هستی دارند، در رکوع اند^{۱۰}. و به دلیل اینکه واسطه فیض خداوند هستند (یعنی هر لطف و رحمت و فیضی که از جانب خدا به مخلوقات می رسد، از دست اهل بیت و با واسطه ایشان به دست ما می رسد) همیشه در حال پرداخت زکات هستند!

غرض اینکه، معنای باطنی حدیث «احب من دنیاکم ثلاث ... و قره عینی فی الصلاة» این است که من از دنیای شما سه چیز را دوست دارم: عطر فاطمه و فاطمه؛ و نورچشم فاطمه، در نماز است. یعنی در عالم لاهوت و در توجه کامل به خداوند و در عین حال، در حال پرداخت زکات دائمی به تمامی مخلوقات است.

خداوند در قرآن می فرماید:

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (حجر، ۲۱)

یعنی هر کمال و زیبایی و خوبی که نزد شماست، خزائن و معادنش نزد ماست. این معادن بی نهایتند و ما به میزان محدود و مشخصی آنها را به عالم شما (و درواقع، به همه عوالم پایین تر) نازل می کنیم. این نزول کمالات و خوبی ها از عالم لاهوت به عوالم پایین تر، همان زکاتی است که اهل بیت علیهم السلام در حال رکوع به فقرا پرداخت می کنند. یعنی نه تنها انسان ها، بلکه همه موجودات عالم، از ابتدای خلقتشان سر سفره اکرام و اطعام اهل بیت نشسته اند.

سوی ایشان منعطف شویم. خدا نیز با رحمتش و ملائکه نیز با استغفار و ترکیه پیامبر (ص)، به سوی ایشان منعطف هستند. ما نیز باید با دعا کردن برای ایشان، مکرراً به سوی ایشان منعطف شویم.
^{۱۰} توجه به خداوند، توجه به بالا است؛ بنابراین، به نوعی با قیام تناسب دارد. توجه به مراتب پایین، با انعطافی که در سجود است تناسب دارد. اما در رکوع هر دو انعطاف همزمان وجود دارد.

تصریح به ام المومنین بودن حضرت زهرا در روایات

در روایات نیز به «ام المومنین» بودن حضرت زهرا (س) تصریح شده است. در حالی که دست کم من، هیچ کجا در روایات ندیده ام (جستجو کرده ام و ندیده ام) که حتی والامقام ترین همسر پیامبر (ص) که حضرت خدیجه (س) است، به صراحت «ام المومنین» نامیده شده باشد^{۱۱}.

امام صادق (ع) فرمود:

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» اللَّيْلَةُ فَاطِمَةُ وَ الْقَدْرُ اللَّهُ فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ «وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ». وَإِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ لِأَنَّ الْخَلْقَ قُطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» يَعْنِي خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ مُؤْمِنٍ وَ هِيَ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ. «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا» وَ الْمَلَائِكَةُ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ يَمْلِكُونَ عِلْمَ آلِ مُحَمَّدٍ (ص) وَ الرُّوحُ الْقُدُسُ هِيَ فَاطِمَةُ (س) «بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» يَعْنِي حَتَّى يَخْرُجَ الْقَائِمُ (ع)» (تفسير فرات الكوفي، ص ۵۸۱)

یعنی:

در آیه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»، «لایله» فاطمه است و «قدر» «الله» است [«لایله القدر» یعنی «شب خدا» و حضرت زهرا به دلیل ناشناخته بودن عظمت و مقامش، «شب خدا» نامیده شده است]. پس هرکس فاطمه را آنگونه که حق اوست بشناسد، «شب قدر» را شناخته است. «وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ» [یعنی تو چه می دانی که فاطمه کیست، زیرا] فقط او [از جانب خداوند] «فاطمه» نامیده شده است. زیرا مخلوقات از معرفت او بازگرفته شده اند. «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» [فاطمه بهتر از هزار ماه است] یعنی بهتر از هزار مومن [از مومنان لاهوتی!] است و [چقدر بهتر؟ آن قدر که] او «ام المومنین» است. «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا» [فرشتگان و روح بر فاطمه نازل می شوند تا زیر کسای او قرار بگیرند] و این فرشتگان مومن، کسانی هستند که مالک علم محمد (ص) اند. و روح القدس، فاطمه است [یعنی همان روح فاطمه است]. «بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» [تا طلوع فجر] یعنی تا قیام حضرت مهدی (عج).

این روایت، قطعا از همان روایاتی است که باید گفت: «آفتاب آمد دلیل آفتاب». به دلیل عظمتی که در معانی آن هست.

^{۱۱} اینکه «ام المومنین» مقامی برای عایشه نیست که در روایات کاملا مشخص است. اما اگر قرار بود در روایات این عنوان یک مقام برای همسران پیامبر (ص) محسوب شود، تنها حضرت خدیجه چنین لیاقتی داشت. با این حال، همین موضوع نیز در روایات نیست یا دست کم من ندیده ام.

یک راهکار عملی

اکنون که به عظمت شأن حضرت زهرا (س) و به «ام المومنین» بودن ایشان پی بردیم، لازم است که در عمل از این موضوع بهره ببریم. یعنی ایشان را مادر خطاب کنیم، به ایشان هدیه بدهیم (مثلا هدیه کردن سه سوره توحید به ایشان) و از ایشان بخواهیم که ما را به فرزندى قبول کنند.

توجه داشته باشید که مهمترین شرط دوستی با خدا، ملائکه و ائمه و حضرت زهرا (س)، احترام گذاشتن به آنهاست. متأسفانه، ما خیلی وقت ها ندانسته بی احترامی می کنیم. برای مثال، بسیاری از مداحان وقتی دعا (دعای توسل، زیارت عاشورا و ...) می خوانند، بین آن دائما متوقف می شوند و مطالب دیگری را (مثل روضه، ذکر معانی فرازاها، التماس دعا گفتن به مردم و!) بیان می کنند. گویی ایشان راهی برای رشد دادن مردم پیدا کرده اند که خود ائمه هم نمی دانسته اند! مثلا لابد ائمه نمی دانسته اند که بهتر است وسط دعای توسل، مردم را ببریم کربلا. امام علی (ع) هم نمی دانستند که در دعای کمیل، باید فرازهایی مثل «یا نور یا قدوس» یا «ظلمت نفسی»، «یا کریم و یا رب» و ... را چند بار تکرار کنند تا اثربخشی بیشتری داشته باشد. ولی خوشبختانه این موضوعات را مداحان کشف کرده و در هدایت کردن مردم، گوی سبقت را از ائمه ربوده اند!

متأسفانه اینها مصداق بی احترامی به اهل بیت است. هرگونه جلو زدن از اهل بیت، مصداق بی احترامی به اهل بیت است.

البته، خوب است که گاهی معانی دعا آموزش داده شود، ولی این دیگر دعا نمی شود؛ بلکه می شود «مشق دعا کردن». این مشق خوب است، به شرطی که یک بار، دوبار، چند جلسه آموزش بدهیم و بعد از آن، دعا را همانطور که هست و بدون هیچ زیادتی بخوانیم. خصوصا که کلمات اثر دارند. شما وقتی بخواهید یک ترکیب شیمیایی درست کنید، باید عناصر خاصی را به میزان مشخصی و با فاصله زمانی مشخصی به هم اضافه کنید تا به نتیجه مطلوب برسید. دعا نیز همین گونه است. فاصله انداختن بین فرازهای دعا و تکرار برخی از فرازاها، دوز کلمات را تغییر می دهد و اثربخشی دعا را از بین می برد.

یا مثلاً سنت شده است که مردم بعد از نماز با یکدیگر دست می دهند، درحالی که به هیچ وجه سنت اهل بیت چنین نبوده و تأکید قرآن و روایات بر این است که بلافاصله بعد از نماز، تعقیبات آغاز شود و دست دادن نمازگزاران به یکدیگر نیز در هیچ روایتی، جزء تعقیبات نماز وارد نشده است. گویی راهی پیدا کرده ایم برای تقرب به خدا که اهل بیت هم نمی دانسته اند. لابد با این کار، از اهل بیت (ع) به خداوند مقرب تر می شویم! متأسفانه اینها مصادیق رایج بی احترامی به اهل بیت است که نادانسته مرتکب می شویم.

پدران مسلمین؛ مادر مومنین

پیامبر (ص) می فرماید: «أنا و علیُّ أبوا هذه الأمة» یعنی من و حضرت علی پدران این امت هستیم. یعنی ایشان پدر معنوی مسلمانان هستند. و به همین دلیل است که خداوند در قرآن می فرماید: «أئمة المومنون اخوة» یعنی برادری دینی مسلمانان، ناشی از داشتن پدران دینی مشترک است که عبارتند از پیامبر (ص) و حضرت علی (ع).

اما حضرت زهرا (س) «ام المومنین» است؛ نه «ام المسلمین». این لقب، بسیار عام است (یعنی هر مومنی، چه پیامبر باشد و چه امام و چه از جنس ملائکه یا جن، مادرش حضرت زهرا است)، تا جایی که لقب «امّ ابیها» (حضرت زهرا به دلیل شدت محبتش به پیامبر (ص) «ام ابیها» نامیده می شد، یعنی «مادر پدر خودش») نیز مصداقی از همین لقب است. و این هم یک دلیل است که چرا وقتی خداوند پنج تن را معرفی می کند، همه آنها را با نسبتی که با فاطمه (س) دارند، معرفی می کند. زیرا فاطمه (س) «ام المومنین» است؛ اما پیامبر (ص) و حضرت علی (ع)، «ابو المسلمین» هستند.

فراز پنجم: اجازه گرفتن جبرئیل از خدا و پیامبر (ص)

پس از اینکه خداوند پنج تن را معرفی نمود، جبرئیل اجازه می گیرد تا به زمین هبوط کند و با آنها به زیر کسا وارد شود. یعنی جبرئیل هم می خواهد از اهل بیت باشد. خداوند اجازه می دهد و جبرئیل نزد پیامبر (ص) می آید و به ایشان می فرماید:

«السلام عليك يا رسول الله، العليّ الأعلى يقرئك السلام و يخصّتك بالتحية و الاكرام و يقول لك: و عزّتي و جلالی إني ما خلقت سماء مبنية ... ، إلّا لأجلکم و محبتکم، و قد أذن لي أن أدخل معكم فهل تأذن لي يا رسول الله؟»

در این فراز از حدیث، یک نکته مهم هست: جبرئیل با اینکه از خداوند اجازه گرفته، از پیامبر (ص) نیز دوباره اجازه می گیرد که این موضوع نشان می دهد اجازه خدا، مشروط به اجازه پیامبر (ص) بوده است. این ها همه رسم عشق بازی است!! در انتهای صراط مستقیم جای عاشق و معشوق عوض می شود و بنده ای که با عشق به خداوند به قرب او نائل شده، محبوب و معشوق خداوند می شود تا آنجا که خداوند اجازه و رضایت او را معیار اجازه و رضایت خود قرار می دهد!!

آیا جبرئیل از اهل بیت است؟

با توجه به اینکه خداوند فقط انسان را با دو دست خودش و برای همنشینی با خودش و به عنوان معشوق خودش آفریده است، ممکن است به این نتیجه برسیم که ملائکه به عالم لاهوت راه ندارند. اما اجازه خداوند به اینکه جبرئیل زیر کسا برود و ششمین نفر از پنج تن آل عبا باشد، نشان می دهد که دست یابی به مراتبی از عالم لاهوت، برای ملائکه نیز امکان پذیر است. خصوصاً که فرشتگان نیز خالصانه و عاشقانه خداوند را عبادت می کنند و عبادت آنها از سر اکراه، یا به خاطر ترس عذاب و شوق و پاداش و ... نیست.

به علاوه، همانطور که دیدیم، حضرت جبرئیل به قدری مشتاق پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) است که به سرعت از خداوند می خواهد که آنها را بشناسد و هبوط می کند تا در زیر کسا، به معراج برود!

اینکه تنها جبرئیل چنین درخواست و چنین اشتیاقی را نشان می دهد (و نه همه ملائکه)، حاکی از عظمت مقام ایشان است و اینکه همان طور که مومنین دو دسته اند: برخی نسبت به انجام خوبی ها بسیار مشتاقند و از دیگران سبقت می گیرند؛ ولی دسته ای خوب اند، اما در انجام نیکی ها شتاب چندانی ندارند. فرشتگان نیز همین طور اند. آن کسی که از همه ملائکه سبقت می گیرد برای ملحق شدن به اهل بیت، حضرت جبرئیل (ع) است.

در حالی که همانطور که در شرح فراز پایانی حدیث خواهیم گفت، قاعدتا پس از معرفی شدن اهل بیت، همه ملائکه به خانه فاطمه (س) نازل شده اند. کما اینکه، در هر خانه ای و در هر جمعی که حدیث کسا قرائت شود، ملائکه نازل می شوند.

بر اساس روایات، ملائکه مقرب خدا همچون جبرئیل، توانایی تحمل علوم پیامبر (ص) و معرفت اهل بیت را دارند. وقتی عشق به خدا و معرفت و عشق به اهل بیت در وجود کسی باشد، قطعا او نیز می تواند به زیر کسا راه یابد و از اهل بیت محسوب شود.

بنابراین، با اینکه مسلما هدف آفرینش، عشق خداوند به جبرئیل نبوده است، اما به نظر می رسد ایشان و سایر ملائکه مقرب خدا و ملائکه مومنی که حاملان علم پیامبر (ص) هستند، جزء ساکنان و راه یافتگان به مراتبی از عالم لاهوت هستند.

بار دیگر به این روایت بنگرید:

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» اللَّيْلَةُ فَاطِمَةُ وَالْقَدْرُ اللَّهُ فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ «وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ». وَإِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ لِأَنَّ الْخَلْقَ فَطِمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» يَعْنِي خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ مُؤْمِنٍ وَهِيَ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ. «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا» وَالْمَلَائِكَةُ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ يَمْلِكُونَ عِلْمَ آلِ مُحَمَّدٍ (ص) وَالرُّوحُ الْقُدُسُ هِيَ فَاطِمَةُ (س) «بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» يَعْنِي حَتَّى يَخْرُجَ الْقَائِمُ (ع)» (تفسير فرات الكوفي، ص ۵۸۱)

در این روایت، امام صادق (ع)، ابتدا از حضرت زهرا (س) به «ام المومنین» یاد کرده و سپس از ملائکه ای که در شب قدر نازل می شوند، به «الملائكة المؤمنين» (فرشتگان مومن) تعبیر کرده است. همین دو تعبیر به خوبی نشان می دهد که حضرت زهرا (س) فقط مادر معنوی انسان های مومن نیست؛ بلکه مادر معنوی فرشتگان با ایمانی که حامل و مالک علم آل محمدند نیز هست.

فراز ششم: نزول آیه تطهیر

پیامبر (ص) به جبرئیل اجازه می دهد و جبرئیل به زیر کسا وارد شود. در این هنگام جبرئیل به پیامبر (ص) می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ أَوْحَى إِلَيْكُمْ يَقُولُ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهِيراً».

درواقع، در این لحظه است که خداوند استجابت دعای آخر پیامبر (ص) را اعلام می فرماید و آیه تطهیر نازل می شود.

آنما

این آیه با « إِنَّمَا » آغاز می شود که بیانگر حصر است و نشان می دهد که خداوند می خواهد همه پلیدی ها تنها از اهل بیت دور شوند. لازمه این معنا این است که تنها اهل بیت معصوم باشند و غیر از ایشان کسی به مقام عصمت نرسد. یا اینکه ایشان دارای درجه ای از عصمت باشند که دست یابی به آن درجه، عملاً برای سایر انبیاء و اولیاء امکان پذیر نباشد.

با وجود این، حدیث «السلمان منّا اهل البیت» (سلمان از ما اهل بیت است) راه را برای تفسیر دیگری نیز هموار می کند: همان طور که سلمان به ظاهر زیر کسا نبود ولی درباره او فرموده شد که «السلمان منّا اهل البیت»، سایر انبیاء الهی نیز اگرچه ظاهراً زیر کسا و جزء اهل بیت نبوده اند، ولی درواقع، تنها زمانی به مقام عصمت و نبوت رسیده اند که همچون سلمان به بیت نبوت وارد شده و «منّا اهل البیت» شده اند. این معنا، فهم ما را از اینکه اهل بیت پیامبر (ص)، «اهل بیت نبوت» هستند، کامل تر می کند.

یرید الله

کسی که زشتی گناه را درک می کند و حقیقت آن را می داند، به هیچ وجه مرتکب آن نمی شود. درست همان طور که هیچ کس حاضر نیست مدفوع خود را بخورد یا از لیوانی که در آن زهر ریخته شده است، بنوشد. بنابراین، عصمت می تواند ریشه در علم و باور داشته باشد.

اما نوع دیگری از عصمت نیز وجود دارد که ریشه در عشق خدا به محبوبانش دارد:

فرض کنیم مجنون عاشق لیلی شده است، اما لیلی عاشق مجنون نیست. مجنون باید بسیار بکوشد و همواره مطابق میل لیلی عمل کند، تا سرانجام لیلی نیز به او مایل شود. اما اگر سرانجام لیلی نیز عاشق مجنون شد، آنگاه دیگر خود لیلی اجازه نمی دهد که مجنون دست از پا خطا کند و به دیگری دل

ببندد!! درواقع، قانون عشق این است که عاشق اگر توانش را داشته باشد، اجازه نمی دهد معشوقش به دیگری دل ببندد و دچار خطا و آلودگی شود. خداوند نیز چون عاشق اهل بیت است، اجازه نمی دهد پلیدی ها به اهل بیت نزدیک شوند یا برعکس. چون با هر آلودگی، آنها از خدا دور می شوند؛ درحالی که خداوند به قدری عاشق اهل بیت است که می خواهد آنها در اوج قرب به او باشند.

نکته مهم: اهل بیت تا انتهای صراط مستقیم پیش رفته و محبوب و معشوق خدا شده اند. از همین رو، از چنین عصمتی برخوردارند. بنابراین، اگر هرکس دیگری نیز به مقام «مِثَا اهل البیت» برسد، به میزان تقریب به اهل بیت و به میزان صعودش در عالم لاهوت، مشمول این نوع طهارت و عصمت خواهد شد.

لِیْذْهَبَ عَنْکُمُ الرِّجْسُ

«يَذْهَبُ» یعنی «می رود» اما «يُذْهَبُ» به باب «افعال» رفته و متعدی شده است و به معنای «می برد» است. «انما یرید الله لِیُذْهَبَ عَنْکُمُ الرِّجْسُ» یعنی خدا می خواهد هر نوع آلودگی را از شما ببرد. بنابراین، این شبهه ایجاد می شود که لابد ائمه قبل از نزول آیه تطهیر، دست کم نوع یا انواعی از آلودگی داشته اند و پس از نزول آیه تطهیر بوده که به اوج طهارت رسیده اند.

البته، در اینکه مراتبی از طهارت جز با اراده خدا محقق نخواهد شد، شکی نیست (هرچند همان طور که گفته شد، زمینه این اراده را خودمان با اعمال و نیت های خودمان فراهم می آوریم). ولی برخی از اهل سنت قصد دارند این موضوع را دستاویزی برای زیر سوال بردن عصمت اهل بیت قرار بدهند.

در پاسخ به آنها می گوییم: بر اساس آیاتی از سوره احزاب که آیه تطهیر (احزاب، ۳۳) در میان آن واقع شده است، این آلودگی ها، همسران ناپاک و دنیا طلب پیامبر (ص) هستند. خداوند می خواهد این زنان یا توبه کنند، یا طلاقشان را بگیرند و لکه ننگ آنها از خانواده و اهل بیت پیامبر پاک شود. خصوصا که از همسر در قرآن به لباس تعبیر شده است و واضح است که یکی از انواع آلودگی ها می تواند آلودگی «لباس» (همسر) باشد.

و یطهرکم تطهیرا

عبارت «و یطهرکم تطهیرا» بعد از «لیذهب عنکم الرجس» (تا هر گونه آلودگی را از شما دفع کند)، بر اوج طهارت اهل بیت دلالت دارد. اما این اوج طهارت چیست؟ آیا صرفاً طهارت از آلودگی‌هایی است که انسان را جهنمی می‌کند؟ یا به علاوه، طهارت از آلودگی‌هایی است که حتی در بهشت جبروتی نیز وجود دارد؟ یا فراتر از اینها، به معنای قرار گرفتن اهل بیت در بالاترین درجات عالم لاهوت و پاکی از هر گونه آلودگی‌ای است که به جدا شدن از خداوند منجر می‌شود؟

قطعاً معنای سوم مدنظر است. زیرا تنها در این صورت است که می‌توانیم بگوییم اهل بیت از هر آلودگی پاک شده‌اند.

خداوند پاکی مطلق است و به هر میزان که با خدا فاصله داشته باشیم، به همان میزان دچار آلودگی هستیم. پس تنها کسی می‌تواند مطلقاً از هر آلودگی پاک باشد که اسم «خدا» باشد (با توجه به اینکه اسم خدا با ذات خدا فرق دارد) و غیر خدا نباشد. و این موضوع، همانطور که در توصیف عالم لاهوت و تفسیر حدیث سلسله الذهب در فایل «حیات طیبه، صراط مستقیم و قرب به خدا» توضیح دادیم، امکان پذیر است.

با اینکه کل عالم لاهوت از شدت قرب به خدا، غیبتش با ذات خداوند تشخیص داده نمی‌شود، اما همین عالم نیز مراتب مختلفی دارد. مثلاً اگر عالم لاهوت را به قصر یک پادشاه تشبیه کنیم، عده‌ای دم درب این قصر ایستاده‌اند؛ عده‌ای داخل حیات قصر ایستاده‌اند؛ عده‌ای به محوطه اصلی قصر وارد شده‌اند؛ عده‌ای دم درب اتاق مخصوص پادشاه ایستاده‌اند؛ تعداد بسیار محدودی کنار تخت پادشاه و تعداد بسیار محدودتری کنار خود پادشاه هستند. بنابراین، توجه داشته باشید که پاک شدن از همه آلودگی‌ها، صرفاً با ورود به عالم لاهوت محقق نمی‌شود. بلکه با رسیدن به اوج عالم لاهوت و قرار گرفتن در نزدیک‌ترین نقطه به ذات خداوند محقق می‌شود. و این کمالی است که اهل بیت به آن رسیده‌اند و آیه تطهیر نیز بر آن دلالت دارد.

ازلی بودن اراده خداوند برای طهارت اهل بیت

همانطور که گفته شد، اوج طهارت تنها مخصوص مخلوقی است که بی واسطه کنار خداوند قرار گرفته باشد. این مخلوق پیش از هر مخلوق دیگری وجود داشته و اولین مخلوق خداوند است. زیرا آفرینش مراتب پایین تر هستی، مستلزم موجود بودن مراتب بالاتر هستی است. برای مثال، وقتی یک کشاورز می بیند که آب چشمه تا مزرعه اش آمده است، عقلش حکم می کند به اینکه این آب، پیش از آنکه به مزرعه او برسد، مزرعه ای را که چسبیده به چشمه است، سیراب کرده است. به طور مشابه، وقتی می بینیم که فیض خداوند به عالم ماده رسیده و آن را ایجاد کرده است، باید حکم کنیم که پیش از آن، این فیض، به عالم لاهوت رسیده و آن را ایجاد کرده است. در خود عالم لاهوت نیز، این فیض، ابتدا قسمتی را که پیش پادشاه بوده، ایجاد کرده است.

منتها این جایگاه، یک فضای خالی نیست. بلکه این جایگاه، عبارت است از علم ازلی خداوند به اهل بیت و تمام ساکنین عالم لاهوت. بنابراین، ساکنان عالم لاهوت و در رأس آنها پنج تن آل عبا، مراتب مختلفی از اولین مخلوق خداوند هستند. (ضمن اینکه همه ما انسان ها قابلیت رسیدن به عالم لاهوت را داریم و برای رسیدن به این مقام آفریده شده ایم. زیرا بر اساس آیات و روایات متعدد، خداوند تمام عالم هستی را برای انسان و انسان را برای خودش آفریده است. یعنی خداوند پیش از آفریدن انسان، عاشق او بوده و او را برای رسیدن به عالم لاهوت و هم نشینی با خودش آفریده است.)

از این منظر، اوج طهارت تنها مخصوص اولین مخلوق خداوند است. اولین مخلوق، پیش از این عالم و در ازل آفریده شده، بنابراین اراده خدا برای تطهیر او نیز یک اراده ازلی است. درواقع، اراده خدا در آیه تطهیر («انما یرید الله...») یک اراده و خواست ازلی و همیشگی است. به عبارت دیگر، اهل بیت نه تنها پیش از نزول آیه تطهیر، نه تنها پیش از رسیدن به نبوت یا امامت، نه تنها پیش از رسیدن به سن بلوغ، بلکه حتی پیش از تولد در این دنیا، به اراده خدا از هر گونه آلودگی پاک بوده اند. و با این حال، این پاکی که از یک سو، ریشه در اراده خدا دارد، از سوی دیگر، ریشه در اراده و اختیار خود اهل بیت دارد. زیرا اگر چنین نبود که خداوند می دانست که محمد بن عبدالله و اهل بیتش با اراده و اختیار خودشان به اوج قرب خداوند نائل می شوند، جهان را به عشق آنها نمی آفرید.

به عبارت دیگر، خداوند همه جهان را آفرید تا زمینه خلقت انسان و آزمودن او فراهم شود. تا انسان بتواند با پشت سر گذاشتن امتحانات الهی، مدارج رشد و کمال را طی کند و به درجه ای از طهارت برسد که محبوب و معشوق خدا بشود. منتها خداوند پیش از خلقت علم دارد به اینکه کدامیک از انسان ها در تمامی آزمون های الهی سربلند خواهند بود و با اراده و همت خودشان، به اوج قرب خداوند نائل می شوند. از همین رو، خداوند جهان را به عشق این انسان ها آفرید. و از همین رو، این انسان ها چه در ابتدای خلقت و چه در انتهای آن، مقرب ترین مخلوقات به خداوند و همنشین و همجوار او هستند. و در اثر همین همنشینی و هم جواری، آثار مخلوق بودن آنها زیر غلبه انوار هستی خداوند، مخفی می شود و آنها به اوج طهارت نائل می شوند.

اثمه مفسران قرآن و مترجمان وحی

نکته مهم دیگر در رابطه با آیه تطهیر، این است که بر اساس آیه «لا یمسه الا المطهرون»، به لمس حقایق قرآن و فهم معارف آن، کسی نائل نمی شود، جز به میزان طهارتش. بنابراین، تنها کسی از همه حقایق و معارف قرآن آگاهی دارد و می تواند تفسیر صحیحی از آیات و احکام و حقایق آن ارائه کند که از همه نوع آلودگی، پاک باشد و چنین کسانی فقط اهل بیت (ع) هستند.

از همین روست که پیامبر (ص) در حدیث ثقلین می فرماید: مادامی که به قرآن و اهل بیت (به هر دوی آنها با هم) چنگ بزنید، هرگز گمراه نخواهید شد.

فراز هفتم: فضیلت نشستن زیر کسا

پس از نزول آیه تطهیر، امام علی (ع) که اشتیاق جبرئیل (ع) را برای هبوط به زمین و ورود به زیر کسا دیده است، از پیامبر (ص) می پرسد که این نشستن ما زیر کسا چه فضیلتی نزد خداوند دارد؟

در نظر اول، ممکن است به نظر برسد «کسا» یک تکه پارچه است و نشستن زیر آن فضیلتی ندارد!

اما درواقع، همانطور که تاکنون باید فهمیده باشید، نشستن زیر کساء، به معنای نشستن در عالم لاهوت است. درواقع، کساء یمانی، یک تکه پارچه نیست؛ بلکه تجلی عالم با یمَن و برکتِ لاهوت است.

این کساء متعلق به فاطمه زهرا (س) است فاطمه کساء را برای پیامبر (ص) می آورد و پیامبر (ص) را با آن می پوشاند؛ و فاطمه است که همسر و فرزندان را به سوی پیامبر (ص) و به زیر کساء هدایت می کند. و هرکس که بخواهد زیر کساء قرار بگیرد، از انسان باشد یا از ملائکه، فاطمه باید مادری او را بپذیرد. البته، اجازه ورود به کساء را پیامبر (ص) باید بدهد. کما اینکه امام علی (ع)، حسنین (ع)، حضرت زهرا (س) و جبرئیل، همگی با اجازه پیامبر (ص) به زیر کساء وارد شدند.

بنابراین، نشستن زیر کساء، بسیار با فضیلت است. به قدری با فضیلت است که جبرئیل برای ورود به زیر کساء، با اشتیاق و عجله به زمین هبوط می کند.

این موضوع را قطعاً هم فاطمه (س) می داند و هم علی (ع) و هم حسنین (ع). ولی باید پرسیده شود و باید پیامبر (ص) پاسخ بدهد تا ما به فضیلت این حدیث و عظمت آن و آثار آن پی ببریم. درواقع، امام علی (ع) با این پرسش که «یا رسول الله، أخبرنی ما لجلوسنا هذا تحت الکساء من الفضل عند الله؟» در حال ایفای نقش خود به عنوان باب علم پیامبر (ص) است. می پرسد تا این علم از شهر علم پیامبر (ص) استخراج شود و به دست اهلش برسد.

یک نکته

ممکن است سوال شود که چرا حضرت جبرئیل که شنید خداوند در معرفی پنج تن آل عبا، همه را با فاطمه معرفی کرد، چرا هنگام ورود به زیر کساء، از حضرت زهرا (س) که کساء هم مال خودش بود، اجازه نگرفت؟

نکته اینجاست که اهل بیت از شدت قرب به خداوند، تجلی اسماء و صفات خداوند هستند. خداوند در قرآن می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (آل عمران، ۷۷)

یعنی یک عده ای هستند که خداوند روز قیامت به آنها نگاه هم نمی کند. چون نگاهشان نمی کند، پاک نمی شوند و عذابی دردناک خواهند داشت. اهل بیت نیز همین طورند. فقط کافی است به کسی نگاه کنند، نگاه آنها به ما یعنی تزکیه ما، یعنی اجازه ما برای نزدیک شدن به آنها. بنابراین، درست

است که جبرئیل از فاطمه (س) سوال نپرسید، اما بدون اجازه ایشان وارد نشد. زیرا حضرت زهرا (س) زمانی که جبرئیل با خداوند سخن می گفت، نگاهش می کرد. همین نگاه یعنی اجازه.

نکته دوم

وقتی خداوند اهل بیت را معرفی می کرد، تعبیر هیبت انگیز «و عزّتی و جلالی» را به کار برد. اینکه جبرئیل علی رغم فهمیدن این تعبیر، عاشقانه به سوی اهل بیت پر می کشد، موضوع عجیبی است. شاید انتظار این بود که همه ملائکه از شنیدن این تعبیر به قول خودمان، خشکشان بزند. ولی جبرئیل چنین نیست. درست مثل زمانی که در صور دمیده می شود و همه اهل آسمان ها و زمین، مدهوش می شوند، جز کسانی که خدا بخواهد. یعنی جز کسانی که به قدری قدرتمندند که در اثر شنیدن آن مهیب، مدهوش نمی شوند.

بنابراین، به نظر می رسد تنها جبرئیل به سوی اهل بیت شتافته است و سایر ملائکه او را همراهی نکرده اند. ضمن اینکه، حضرت زهرا (س) تنها به جبرئیل نگاه کرد و با نگاهش تنها به او اجازه هبوط (!) (هبوط به زیر کساء، برای عروج به عالم لاهوت) داد.

نکته سوم

این تعبیر خیلی عجیب است: جبرئیل هبوط می کند تا با قرار گرفتن زیر کساء، به عالم لاهوت وارد شود و درواقع، هبوط می کند تا به معراج برود! در اینجا می خواهم یک مقداری این نکته را باز کنم. مراتب عالم هستی که در فایل «حیات طیبه، صراط مستقیم و قرب به خدا» توضیح داده شد، همگی همین الآن موجود هستند.



ما ابتدا در عالم ناسوت متولد می شویم و بعد از مرگ به عالم ملکوت منتقل می شویم و بعد از دمیده شدن صور دوم اسرافیل، در عالم جبروت متولد می شویم. ولی ورود به تمامی این مراتب در همین دنیا و قبل از مرگ نیز امکان پذیر است («موتوا قبل ان تموتوا» یعنی همین). کما اینکه، اهل بیت در خانه خود و در زیر کسا هستند، اما درواقع، در عالم لاهوتند.

به علاوه، توجه داشته باشید که عالم لاهوت از جنس زمان و مکان نیست. بلکه از جنس تقرب و تشبه به خداوند است. از جنس رشد وجودی است. به عبارت روشن تر، اگر قرار باشد برای عالم لاهوت، مکانی مشخص کنیم، باید بگوییم: محبوب و معشوق خدا هر کجا باشد، عالم لاهوت هم همانجاست.

فراز آخر: پاسخ پیامبر (ص)

امام علی (ع) می پرسد: این نشستن ما زیر کسا چه فضیلتی نزد خداوند دارد؟ پیامبر (ص) پاسخ داد:

سوگند به کسی که مرا به حق به نبوت مبعوث کرد و مرا برگزید تا با رسالتم نجات بخش مردم باشم، این خبر هرگاه در محفل شیعیان و مجبان ما نقل شود، رحمت بر آنها نازل می شود و ملائکه آنها را احاطه می کنند و مادامی که در آن مجلس هستند، برایشان استغفار می کنند. ...

در اینجا پیامبر (ص) آثاری برای تلاوت این حدیث در محفل شیعیان بیان می کند که عبارتند از: نزول ملائکه، برطرف شدن اضطراب و ناراحتی؛ برطرف شدن غم و اندوه؛ و برآورده شدن حاجات.

پیامبر (ص) این آثار را از خودش می گوید، بدون اینکه خداوند یا جبرئیل حرفی زده باشند. بنابراین، این سوال پیش می آید که پیامبر (ص) چگونه با اطمینان، از چنین آثاری سخن می گوید؟

پیامبر (ص) از کجا این آثار را دانست؟

در این فراز، امام علی (ع) سوالی از پیامبر (ص) می پرسند و ایشان بدون اینکه خداوند حرفی بزند و یا جبرئیل چیزی بگوید، پاسخی می دهد و وعده هایی می دهد (مثل شفا یافتن بیماران) که ما آنها را عموماً تنها در عهده خداوند می دانیم. سوال این است که پیامبر (ص) چگونه و بر چه اساسی چنین وعده هایی می دهد؟

پاسخ این است که پیامبر (ص) محبوب خداوند است و خداوند به او اجازه دخل و تصرف در ملک و ملکوت را داده است (زیرا مَنْ كَانَ لِلَّهِ، كَانَ اللَّهُ لَهُ). پس پیامبر (ص) خودش می تواند به اذن الهی، فضیلت و آثار تلاوت حدیث کسا را مشخص کند. ایشان که رحمت للعالمین هستند، اگر اجازه ندادند که فرشتگان دیگر (به دلیل محدودیت معرفت و ظرفیت و طهارتشان) به زیر کسا وارد شوند، اکنون فرصت دیگری برای آنها تعیین می کنند: وقتی این حدیث در جمع شیعیان و محبان اهل بیت تلاوت می شود، ملائکه اجازه دارند گذشته را جبران کنند.

سایر آثاری که پیامبر (ص) ذکر می کند، درواقع، آثار نزول ملائکه است.

فهم این مطالب فقط وقتی میسر است که معنای عشق را بفهمیم. و الا اگر معنای عشق فهمیده نشود؛ اگر معنای معشوق خدا شدن و راه یافتن به عالم لاهوت دانسته نشود، این مطالب فهمیده نخواهند شد و همچنان راز باقی خواهند ماند.

آثار نزول ملائکه

نزول ملائکه آثاری دارد که در آیه زیر بیان شده است:

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ- نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ- نُزُلًا مِّنْ غَفُورٍ رَّحِيمٍ» (فصلت، ۳۰-۳۲)

این آیه به نزول ملائکه در اثر استقامت اشاره کرده و آثار آن را بیان کرده است. ملائکه به علل مختلفی بر مومنین نازل می شوند؛ به دلیل استقامت؛ به دلیل ذکر فضایل اهل بیت، همچون قرائت حدیث کسا. ولی نزول ملائکه به هر دلیل که صورت گرفته باشد، قاعدتا آثار یکسانی دارد. بنابراین، آثاری که در این آیه ذکر شده، آثار قرائت حدیث کسا نیز هست.

این آثار عبارتند از: ۱. بشارت دادن به مومنین که خوف و حزنی بر شما نیست (یا به تعبیر دیگر، برطرف شدن اندوه ها و نگرانی ها)؛ ۲. بشارت مومنین به بهشتی که به آنها وعده داده شده است (چه بهشت لاهوتی باشد و چه بهشت جبروتی)؛ ۳. دوستی ملائکه با مومنین در دنیا و در آخرت؛ ۴. بشارت به بهره مندی از بخششی که اثر عشق ویژه خداوند است و برخی از آثارش این است که در بهشت یا در زندگی (هم زندگی دنیوی و هم زندگی اخروی) هر چه اشتها و ظرفیت داشته باشیم، ملائکه برای ما فراهم می کنند.^{۱۲}

اثر سوم که دوستی ملائکه با مومنین است، به نوبه خود آثار متعددی دارد که در قرآن و روایات ذکر شده است.

آثار دوستی ملائکه با مومنین

برای دوستی ملائکه با مومنین، آثار متعددی از قرآن و روایات قابل استنباط است. برخی از آثار نیک این دوستی مربوط به دنیا و برخی مربوط به آخرت است (نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ). یکی از این آثار، یاری دادن مومنین است (آل عمران، ۱۲۵).

^{۱۲} اولین کلمه ای که می تواند مرجع ضمیر «ها» در عبارت «وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ» باشد، کلمه «حیاة» است. منتها چون این موضوع که «آدمی هرچه بخواهد و اشتها داشته باشد برایش فراهم می شود»، از نعمت های بهشت به نظر می رسد، مترجمان مرجع «ها» را به قبل تر، یعنی به «جَنَّة» که پیش از «حیاة» ذکر شده، برمی گردانند. درحالی که اولاً ورود به بهشت قبل از مرگ و چشیدن مراتبی از لذت های آن، امکان پذیر است. کما اینکه بر اساس آیه ۲۵ سوره بقره، وقتی از بهشتیان پذیرایی می شود، می گویند ما شبیه این نعمت های بهشتی را در دنیا چشیده بودیم. ثانیاً، کلمه «تشتیه» می تواند به «ظرفیت مومنین» اشاره داشته باشد. چون اشتها حاکی از ظرفیت است و اینکه خدا در زندگی دنیا ظرفیت انسان را پر کند و خواسته های وجودی اش را به او عطا کند، مطلب عجیبی نیست.

در روایتی از امام صادق (ع)، ایشان پس از بیان اینکه امام زمان (عج) در هنگام ظهورش توسط ملائکه یاری می‌شود، ملائکه یاری دهنده را اینگونه توصیف می‌کند:

«... آنان همان فرشتگانی هستند که با نوح در کشتی بودند، و همان فرشتگانی هستند که وقتی ابراهیم به آتش افکنده شد همراه او بودند، و همانهایی هستند که وقتی دریا برای موسی شکافته شد همراه او بودند، و همانهایی هستند که وقتی خداوند عیسی را به سوی خویش به آسمان برد همراه او بودند، و چهار هزار فرشته نشان دار هستند که با رسول خدا (ص) همراه بودند، و سیصد و سیزده فرشته‌ای که در روز بدر با آن حضرت بودند، و همراه با آنان چهار هزار فرشته‌ای هستند که به آسمان بالا رفتند تا اجازه جنگیدن در رکاب حسین علیه السلام بگیرند، ولی هنگامی به زمین بازگشتند که آن حضرت کشته شده بود، و آنان در کنار قبر آن حضرت پریشان موی و غبار آلود ماندند و بر آن حضرت تا روز قیامت می‌گریند، و آنان خروج قائم علیه السلام را انتظار می‌کشند.» (ابن ابی زینب، ۱۳۷۶، صص ۴۲۹-۴۳۰)

همچنین، برخی دیگر از این آثار، آنگونه که در قرآن آمده است، عبارتند از: درخواست بخشش از خداوند برای مومنین (غافر، ۷)؛ یاری کردن مومنین در جنگ‌ها (آل عمران، ۱۲۵) از طریق آرامش بخشیدن به آنها و ایجاد دلهره و اضطراب در دل دشمنانشان (انفال، ۱۲)؛ صلوات فرستادن بر مومنین و خارج کردن آنها از تاریکی‌ها به سوی نور (احزاب، ۴۳).

آثار دوستی با حضرت جبرئیل و حضرت عزرائیل

اینها آثار کلی نزول دوستی با ملائکه بود. اما به علاوه، دوستی با ملائکه خاصی مثل حضرت جبرئیل^{۱۳} یا حضرت عزرائیل آثار خاصی به دنبال دارد:

^{۱۳} برخی از حکمای اسلامی معتقدند که انسان از طریق تکامل عقلش، در قوس صعود بالا می‌رود و زمانی که در این سیر تکاملی بر مرتبه عقل مستفاد برسد، علوم و معارف را از طریق اتصال با عقل فعال که همان جبرئیل (ع) است، به دست می‌آورد (الفارابی، ۱۹۹۵، ص ۸). بنابراین، دوستی با ملائکه و از جمله حضرت جبرئیل، برتری علمی مومنان را نیز به دنبال خواهد داشت. به علاوه، برخی از حکما معتقدند که خود جبرئیل، نفوس انسانی را از قوه به فعل در می‌آورد و به مرحله عقل مستفاد می‌رساند (جهانگیری، ۱۳۸۱، ص ۲۷۸). آیه زیر با توجه به ملاحظات، بر صحت این اعتقاد دلالت دارد:

«هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^{۱۳} (احزاب، ۴۳)

امام علی(ع): «وقتی خداوند اراده کرد روح ابراهیم (ع) را قبض کند، ملک الموت را به سویش فرستاد. عزرائیل (ع) به ابراهیم (ع) سلام داد. ابراهیم (ع) هم جواب سلام او را داد. بعد (ع) ابراهیم عرض کرد: به دیدار من آمده‌ای یا این که کاری داری؟ عزرائیل (ع) گفت: بلی کار دارم. آمده‌ام تو را قبض روح کنم. ابراهیم (ع) گفت: آیا دیده‌ای که دوست، دوست خود را بمیراند؟ عزرائیل (ع) برگشت و عرض کرد: خداوندا، آنچه را که ابراهیم (ع) گفت، شنیدی. خداوند فرمود: برگرد و به وی بگو: آیا دوست از دیدار دوستش دوری می‌کند؟ دوست دیدار تو را دوست می‌دارد و باید هم بیایی.» (حر عاملی، ۱۳۸۰ الف، ص ۴۷)

از این روایت برمی آید که حضرت عزرائیل (ع) دوست حضرت ابراهیم (ع) بوده و گاهی صرفاً برای دیدار او می‌آمده است!^{۱۴} ضمن اینکه، معلوم می‌شود حضرت عزرائیل (ع) ممکن است برای دوستان خود شفاعت کند و از خداوند برای آنها مهلت بیشتری برای زندگی درخواست کند. یعنی اگر انسان بتواند به طریقی با حضرت عزرائیل (ع) که یکی از ملائکه مقرب خداوند است، رفیق بشود، ایشان می‌توانند برای انسان شفاعت کنند و چه بسا با شفاعتشان مرگ انسان را به تأخیر بیندازند!

راهکار و شرط دوستی با ملائکه

دو نکته بسیار مهم و راهبردی برای دوست شدن با حضرت عزرائیل (ع) این است که به ایشان احترام بگذاریم؛ و به ایشان هدیه بدهیم. برای مثال، ذکر عنوان «حضرت» قبل از نام مبارک ایشان و استفاده نکردن از ضرب المثل های توهین آمیزی که متأسفانه در رابطه با اسم ایشان وجود دارد، یا صلوات فرستادن با شنیدن نام ایشان، نمونه هایی از احترام گذاشتن به ایشان است. همچنین، می‌توانیم یک

این آیه دلالت دارد بر اینکه خداوند با صلواتی که بر مومنین می‌فرستد و نیز به وسیله صلواتی که فرشتگان بر مومنین می‌فرستند، آنها را از ظلمات به سوی نور خارج می‌کند. با توجه به تفسیری که ملاصدرا از نور و ظلمت ارائه کرده است (ر.ک. الملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۴، صص ۳۴۷ و بعد)، نور عبارت از وجود و فعلیت، و ظلمت عبارت از ضد آن، یعنی عدم مضاف و قوه است. با این تفسیر، آیه مذکور دلالت دارد بر اینکه ملائکه وسایطی برای خارج ساختن نفوس انسانی از قوه (ظلمات) به سوی نور (فعلیت محض؛ خداوند) هستند. خروج به سوی نور که تعبیر دیگری از تقرب به خداوند است، مستلزم تقرب نفوس انسانی به اسماء و صفات الهی و تجلی هر چه بیشتر کمالاتی همچون علم و قدرت و عزت در آنهاست. خلاصه اینکه، دوستی با ملائکه، موجبات تکامل نفوس و برتری علمی و نظامی مومنین را بر دشمنانشان فراهم می‌کند.

^{۱۴} در این دیدارها، حضرت ابراهیم (ع) گاه چیزی را از حضرت عزرائیل (ع) درخواست می‌کرده است. برای مثال، بر اساس روایات، در یکی از این دیدارها، از حضرت عزرائیل (ع) می‌خواهد که چهره زیبای خودش را در هنگام قبض روح مومن و چهره هولناکش را به هنگام قبض روح کافر به او نشان بدهد. (المجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۲، ص ۷۴)

برنامه مشخص و هر روزه برای هدیه دادن به ایشان داشته باشیم. مثلاً بعد از هر نماز سه بار سوره توحید را بخوانیم و به ایشان هدیه کنیم.

البته، این راهکارها وقتی اثربخش خواهد بود که در مسیر صراط مستقیم و عشق به خدا و اهل بیت، قرار گرفته باشیم. چون ملائکه خودشان عاشق خداوند و اهل بیت هستند و اگر همین عشق را در وجود کسی ببینند، با او احساس سنخیت می کنند و با او رفیق می شوند. و الا به او توجهی نخواهند داشت. کما اینکه در پاسخ پیامبر (ص) به حضرت علی (ع) نیز شرط تحقق آثار قرائت حدیث کساء، این است که حدیث در جمع شیعیان و محبان اهل بیت قرائت شود.